

## رفسنجانی تر از نامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد

### رشد نارضایتی و اعتراض توده های مردم علیه رژیم

سیاستهای ارتجاعی رژیم جمهوری اسلامی شرایط زندگی توده های مردم را روربه رور دشوارتر میکند. فشارهای اقتصادی به مردم دم به دم افزایش می یابد. در حالیکه دستمزد کارگران و حقوق مستخدمین دولتی طی چندسال اخیر افزایش ناچیزی داشته است، قیمت کالاها و مایحتاج اولیه مردم روزمره افزایش یافته است. سیاستهای اقتصادی رفسنجانی برخلاف وعده های سازمان حکومت نه فقط بهبودی در وضعیت پیدا کرده است بلکه اوضاع را وخیم تر کرده است. دولت برای نجات خود از چنگا لیجران مالی، با راین بحران را بر دوش کارگران و زحمتکشان انداخته است. بعنا و بیس مختلف مردم را سرکشی می کنند. قیمت کالاها و

خواستهای رفاهی مردم هیچکس تحقق نیافت و در پی برافروخته شدن جنگی که هشتساله درازا کشید وضعیت توده های زحمتکش روزبروز وخیم تر گردید. جنگ بی پایان رسید. سران رژیم که سالها به بهانه جنگ مردم را به "آرامش" و "بردباری" دعوت میکردند، وعده بهبود اوضاع را دادند. رفسنجانی از اس مجلس ارتجاع به راس قدرت اجرائی رژیم منتقل شد، تا گویا کمکی به بهبود اوضاع کند. اما گذشت زمان نشان داد که از بهبود وضعیت خبری نیست. نه از دامنه و ابعاد اختناق کاسته شد و نه شرایط ما دی و رفاهی مردم بهتر شد. بالعکس اوضاع بر ما تب وخیم تر از گذشته گردید. سرمایه داران و عموم ثروتمندان، ثروتمندتر و توده های زحمتکش مردم ایران فقیرتر شدند. وضعیت مردم آنچنان به وخامت گرائیده که کم جناحهای رقیب هیئت حاکمه

این حقیقت که جمهوری اسلامی زهمان بدو موجودیت خود بنا بر هیتا رتجاعی و ضد خلقی اش، سیاستهای ارتجاعی نمود که برخلاف مصلحت مردم ایران بوده است. کنون بر عموم مردم ایران روشن شده است. توده های مردم ایران، از آن رویه انقلاب برخاستند و رژیم سلطنتی را که مظهر دوزخ ساله حکومت جا برانوستمگرا نبود رنگون ساختند که حکومتی مردمی بر سر کار آورند. به آرزای دموکراسی دست یابند و خواستهای ر حقوق رفاهی و اقتصادی خود را عملی سازند. اما بعلتنا آگاهی مردم ایران که خود ریشه در استبداد دودیکتاتوری حاکم بر ایران طی سالهای مدیریت داشت، کسانیم امور را در دست گرفتند که نه فقط پاسدار مصلحت سرمایه داران و مالکین، این دشمنان توده های زحمتکش بودند بلکه با تلفیق آشکار دین و دولت و ایجاد دیکتاتوریت مذهبی رژیم بر ما تب مستبدتر از گذشته بر ایران حاکم ساختند. در مدتی کوتاه با سرکوب و اعدام و فشار تمام آزادیخواهان مردم از آنها گرفته شد.

## رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

تهیه این لایحه از سوی سازمان تا مین اجتماعی، از جمله اقدامات ضد کارگری جدیدی است که رژیم جمهوری اسلامی علیه کارگران ایران انجام میدهد. سازمان تا مین اجتماعی که بر حساب سمش می یابد کارگران را از نظر اجتماعی تا مین کند و در صدد ایجاد امکاناتی برای بهبود وضعیت شغلی و زیستی کارگران باشد، با تهیه چنین لواجی بر تشدید استعمار کارگران و بهره کشی بیشتر از آنان تا کید میکند. کارگران شاغل در کارهای پرمخاطره و زیان آور در ایران، بدون تهیه چنین لواجی نیز در آنچنان شرایط وحشیانه ای به کار واداشته می شوند که هر آن در معرض حوادث ناشی از کار، غلبه و مجروح شدن و خطر مرگ قرار دارند. مثلا

اخیرا سازمان تا مین اجتماعی لایحه ای تهیه کرده است که به موجب آن کارگران شاغل در کارهای سخت و مخاطره آمیز در صورتی بازنشسته میشوند که نشان به ۵۵ سال تمام رسیده باشد. با این ترتیب کارگران شاغل در این رشته ها که قبلا میتوانستند با داشتن بیست سال سابقه کار متوالی بازنشسته شوند اکنون با پیدایش ۵۵ سالگی کارکنند و کارگرانی که در سنین ۱۸ تا ۲۰ سالگی وارد بازار کار میشوند، باید ۳۵ تا ۳۷ سال در شاغل سخت و پرمخاطره کار کنند و اگر در اثر حوادث ناشی از کار معلول نگشتند و یا جان خود را از دست ندادند، در سن ۵۵ سالگی بازنشسته شوند.

### سه سال بعد از

### قتل عام زندانیان سیاسی

سه سال زکشتار هولناک و دسته جمعی زندانیان سیاسی ایران بدست رژیم جمهوری اسلامی گذشت. جلادان رژیم که از او خرتیر ما ۶۷، مطابق فرمان خمینی سر به نیست کردن زندانیان سیاسی را آغاز کرده بودند، در شهریور همان سال جنایات ضد بشری خویش را تشدید نموده و زندانیان سیاسی را قتلعام کردند. جمهوری اسلامی که در جنگ با عراق بطرز مفتضحانه ای شکست خورده و اجبارا آتش بس را پذیرفته بود، دیوانه وار با زندانیان سیاسی افتاد، تا تلخی شکست در جنگ را با انتقام از کسانی که بجرم اعتقاد تا خویش دستگیر شده و بزندانیان فتاده بودند، کسانی که برای دموکراسی و

### از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

در صفحه ۵

در صفحه ۶

☆ مبانی وحدت حزبی کدامند؟

☆ سوسیالیست های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

در صفحه ۹

از میان  
نشریات

### خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

در صفحه ۱۶

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

## رشد نارضایتی و اعتراض توده های مردم علیه رژیم

خدمات دولتی بنوع غیر قابل تصویری افزایش یافته است. برنامه حذف سوبسید فشار بر اقشار زحمتکش را افزایش داده است. تورم عنان گسیخته زندگی را بیش از پیش بر مردم شاق و تحملنا پذیر ساخته است. بنا به اعتراضات مطبوعه و رسمی رژیم در نتیجه فشارهای تورمی، تنها طی یکسال گذشته قیمت مسکن و اجاره بها ۶۵ درصد افزایش یافته است. فشار افزایش قیمت ها حتی در میان رگان را نیز گزافه کرده است. هزینه کفن و دفن نیز در ماه گذشته به دو برابر افزایش یافته است. در حالی که منابع رسمی دولتی خط فقر را در سال ۶۹ درآمد ماهانه کمتر از ۱۶ هزار تومان ذکر کرده اند، اکثریت مطلق شاغلین بویژه توده های زحمتکش با درآمدی کمتر از این زندگی میکنند. تکلیف میلیونها بیکار نیز روشن است. آنها حتی لقمه نان برای سیر کردن شکم گرسنه خود ندارند. فقر و فلاکت در میان مردم اکنون بچنان مرحله ای رسیده که تاکنون سابقه نداشته است. بدیهی است که این همه فشار بر توده های مردم نمی تواند بدلاجواب بماند. همراه با اعمال سیاستهای اقتصای کابینه رفسنجانی، برداشته نارضایتی و اعتراض در میان توده های مردم افزوده شده است. پس از حرکت متشکل و یکپارچه کارگران رزمنده نفت در اوایل گذشته، برای تحقق پاره ای از مطالبات طرفای خود، رژیم پیوسته با اعتراضات و مبارزات توده ای در اینجا و آنجا روبرو بوده است.

در پی افزایش بیابانه های بلیط اتوبوسهای شرکت واحد که رژیم کرایه شش خط را از ۱۰ ریال به ۲۰ ریال و در برخی موارد به ۵۰ ریال افزایش داد، مردم جان به لب رسیده از فشارهای رژیم، دست بیک اعتراض شدید علیه این سیاست ارتجاعی رژیم زدند و خواستار لغو این اجافات گردیدند. اما شرکت واحد ضمن آزمایشی اعلام کرد طرح افزایشهای بلیط اتوبوسها به این سیاست ضد مردمی خود ادامه داد تا اینکه مردم به خیا با آنها ریخته، دست به تظاهرات زدند. به اتوبوسهای شرکت واحد حمله کردند و در خیابان جمهوری چند اتوبوس را درهم شکستند. تنها در پی این تظاهرات تفرات آمیز بود که رژیم مجبور به عقب نشینی گردید و طرح افزایش قیمت بلیط اتوبوسهای شرکت واحد را لغو نمود. این اعتراض مردم آنچنان رژیم را به وحشت انداخت که سخنگوی دولت برای فرو نشاندن شعله های خشم توده ها افزایشهای بلیط را عملی خودسرانه از سوی مسئولین شرکت واحد معرفی نمود و بدین طریق کوشید سران رژیم را تبرئه کند. اما مردم بخوبی میدانند که این یکی از شرکدهای ریاکارانه سران حکومت است. سران حکومت و در رأس آنها رفسنجانی برای پیشبرد سیاستهای ارتجاعی و ضد

مردمی خود به این شیوه متوسل شده اند که اجزای برخی از طرحهای خود را آزمایشی اعلام کنند، تا اگر اعتراضی از جانب مردم صورت نگرفت آنرا برای همیشه بمرحله اجرا در آورند و اگر اعتراض شدیدتر از آن بود که تصورش را میکردند، این سیاست را عمل خودسرانه مسئولین دست دوم و سوم معرفی نمایند و خود را تبرئه کنند.

اما مشکل رژیم به همین تظاهرات ختم نشد. چند روزی پس از این تظاهرات توده ای، رژیم پکی دیگر از طرحهای ضد مردمی خود را بمرحله اجرا گذاشت. شهرداری تهران با نیروهای سرکوبگر رژیم بقصد ویران کردن سرپناه زحمتکشان را قرآنا در تهران نویی خانمان نکردن مردم فقیر و زحمتکش آن دست به عمل زد. مردمی که تمام سرپناه و زندگی آنها را آلودگیهایشان تشکیل میداد، در برابر این سیاست ضد خلقی رژیم دست بمقاومت زدند. به ماشینهای شهرداری و نیروهای سرکوبگر حمله بردند. اتوبان را بستند. لاستیکها را آتش زدند و طی یک نبرد رژیم را عقب نشینی واداشتند. هر چند که رژیم دست از این سیاست ارتجاعی خود برنداشت و ضمن یک یورش ششانه به زحمتکشان این منطقه متجاوزان ۲۰۰ تن را بازداشت نمود، با این همه مردم با قریب آید به رژیم نشان دادند که در برابر زورگویی و سیاستهای ارتجاعی رژیم آرام نخواهند نشست. مقاومت این زحمتکشان رژیم را ناگزیر به عقب نشینی کرد. شهرداری تهران طی بیانیه ای نظامی و ارتجاعی ضمن تهدید مردم زحمتکش این منطقه به شکست خود اعتراض نمود و گفت "عواملی جراتی حاضر در محل، اعمال قانون را به بعد موکول کردند که خوشبختانه بدین وسیله از بروز تلفات جانی جلوگیری بعمل آمده و با شناسایی برخی از افراد موثر در وارد آوردن خسارت به اموال عمومی و دستگیری آنها و پیگیریهایی که نیروهای انتظامی و دستگاه قضایی بعمل خواهند آورد به زودی مسببین این مهم به جزای اعمال خود خواهند رسید و شهرداری تهران نیز با توجه به وظایف قانونی محوله، بموقع نسبت به اعمال قانون در مورد متخلفینی که بدون مجوز دست به ساخت و ساز غیر قانونی زده اند اقدام خواهد نمود."

همزمان با این اعتراضات مردم در تهران، اعتراضات دیگری در برخی از شهرهای ایران از جمله اصفهان به سیاستهای رژیم صورت گرفت. در اعتراضات مردم اصفهان که در اینجا نیز به تظاهرات انجامید، رژیم با تمام امکانات سرکوب خود بمقابله با تظاهرات مردم برخاست. گروهی دستگیر و حداقل دو نفر کشته شدند. پس از این تظاهرات، رژیم برای ایجاد فضای رعب و وحشت مزدوران حزب الهی خود را بخیا با آنها گسیل نمود و موتور سواران بسیجی و سپاه پاسداران در خیابانها رژه رفتند. همه این اعتراضات که برغم شرایط سرکوب و اختناق حاکم بر ایران نویی حقوقی مردم، طی مدتی کوتاه صورت گرفته است، حاکی از آنست که فشارهای رژیم به مردم بمرحله ای رسیده است که دیگر آنها

بدون بیم و هراس بمقاوم با اجافات و فشارهای رژیم برمیخیزند. همه این حقایق نشان میدهد که روحیه تسلیم و ترس بتدریج جای خود را به روحیه پرخاشگری و اعتراض علنی میدهد.

این واقعیتی است که هنوز در این مرحله بیشتر مطالبات مردم اقتصای و رفاهی است و اما اعتراضات عمدتاً حول این مطالبات تدور میزند. اما در ایران، این کشوری که در آن هر مبارزه توده ها برای تحقق ابتدائی ترین خواستهای اقتصای و رفاهی خود مستقیماً با نیروهای سرکوبگر دولتی روبرو میگردد، این مبارزات تسریعاً خصولتی سیاسی بخود میگیرند. از همین روست که در اغلب اشکال علنی مبارزه مردم در نیمه اول سال جاری، اعتراض بر سر هر مسئله ای و با هر مضمونی که آغاز گردید، رنگ سیاسی بخود گرفت و با شعارهای سیاسی علیه رژیم توأم گردید. برخی از این اعتراضات از همان آغاز مضمونی سیاسی داشت. هر چند که این مبارزات مردم هنوز منفرود پراکنده و جرقه و آتش است، اما وقوع چند نمونه آنها طی دو سه ماه گذشته نشان میدهد که در نتیجه فشارهای بی حد و حصر اقتصای و سیاسی، اشکال علنی مبارزه تدریجاً جای اشکال غیر علنی را میگیرند و از آنجا نیکه این فشارها هر روز بیشتر می شوند، چشم انداز شد و گسترش مبارزات مردم ایران بویژه توده های زحمتکش بخاطر مطالبات اقتصای و سیاسی خود مدام و بیشتر میشود.

تجربه بمردم ایران نشان داده است که آنها نمی توانند جز با تشدید مبارزه علیه رژیم، به خواستهای اقتصای و سیاسی خود جامعه عمل بپوشند.



کند، با اینهمه امروز کمتر کسی را میتوان پیدا کرد که به ما هیت ارتجاعی و دشمنان این رژیم پی نبرده باشد. جمهوری اسلامی که یک حکومت مذهبی است، اساساً رژیمی است ارتجاعی و ضد مکرانیک. این رژیم نمی تواند با آزادیهای سیاسی خصومت نداشته باشد و لاجرم زندانها بيش مملو از کسان است که عقایدی سوا از آنویا مخالف آن دارند. از اینرو علی رغم ظاهراً زبها و بندوبستهای خود با دول غربی و ارتجاعی، هم اکنون در کلیت خود بعنوان یک رژیم تروریست و جنایتکار و یکی از ضد مکرانیک ترین رژیمهای موجود در سرانجهان شناخته شده است.

کشتار زندانیان سیاسی که یکبار حتی در چارچوب قوانین و مقررات قرون وسطای جمهوری اسلامی با صلاح محاکمه شده بودند و هر کدام ماهها و سالها از دوران "محکومیت" خود را نیز گذرانده بودند، بخوبی نشان داد که رژیم جمهوری اسلامی مطلقاً سرسازگاری با مخالفین عقیدتی خود ندارد و به هیچ چیز جز منافع و مصلحت خود پابند نیست. در سومین سالگرد قتل عام زندانیان سیاسی ایران، یکبار دیگر این جنايات هولناک رژیم جمهوری اسلامی را محکوم میکنیم و با همه جانباختگان راه دمکراسی و سوسیالیسم را گرامی میداریم.

## رفسنجانی تر از نامه و رشکستگی سیاستهای رژیم را ارائه داد

هم صدایشان در آمد. جناح حزب الله که خود قبل از رفسنجانی، چندین سال با در دست داشتن رهبری امورا جراتی کشور عظیم ترین جناح یا ترا علیه مردم ایران و منافع توده های زحمتکش مرتکب شد، اکنون از تحملنا پذیر بودن و وضع برای "مستضعفین" و فقر و فلاکت عظیم مردم سخن می گوید، البته با این هدف که شاید بتوانند با دیگر مردم را فریب دهد و اعتماد آنها را بدست آورد. اما این خیا لیا طلبی است. مردم ایران دیگر خوب همه جناح های حکومت و سرتاپای دستگا ه آنها می شناسند. با اینهمه وقتیکه صدای مرتجعین حزب الله نیز از فقر و فلاکت مردم و نارضا یی آنها بلند شده است، این خود نشان می دهد که اوضاع عتا چه حد وخیم است. همین اوضاع، رفسنجانی را نیز ناگزیر ساخت که بمناسبت سومین سال تشکیل کابینه اش به و خامت و وضع اعتراف کند. او ادعا نکرد که وضع مردم خرابتر شده است. اما او این خرابی اوضاع را نتیجه سیاستهای گذشته رژیم در دوران تسلط حزب الله معرفی نمود. در واقع آنچه که او ارائه داد ترا نامه و رشکستگی و بی اعتباری همه سیاستهای رژیم در تمام دوران موجودیت آنست.

رفسنجانی در توضیح زهم گسیختگی اقتصادی و و خامت شرایط ما دی زندگی توده ها محور گزارش خود را بر سر مسئله جنگ و نتایج آن قرار داد و گفت در نتیجه جنگ "از بعد ما دی و اوضاع اقتصادی وضع کشور ما دچار مشکلات بسیار جدی بود که من همه آنها را هم هنوز نمی توانم بگویم" "در پذیرش آتش بس هم یکی از عواملهمین بود که با زمانه آن روزها بین مسئله را مطرح نکردیم تا بحال هم نگفتیم، نامه ای بود که آن روز وزیر اقتصاد ما نوشتند و اعلام کردند که امکان اتاقتضای و بودجه کشور و درآمد و هزینه های کشور به خط قمر زرسیده و محدودی هم از خط قمر زور کرده که دیگر قابل تحمل برای جامعه نیست." "و سپس وضعی اتاقتضای رژیم را در پایان جنگ مورد بررسی قرار میدهند و میگویند: جنگ هزار میلیارد دلار خسارت ببار آورد. در آن مقطع "حدود ۱۲ میلیارد تعهدات و بدهیهای خارجی داشتیم." "طرحهای نیمه تمام سه ارزش ۵۰۰ میلیارد تومان را کد ما ندانده بود. کارزیرینا بی صورت نگرفته بود،" "راههای که نسا ختیم، راه آهنهای که نسا ختیم، نیروگاههای که نسا ختیم، پلها، و مدارس و دانشگاههای که نسا ختیم و بندرهای که نسا ختیم و... "شهرها روز بروز خرابتر شدند اما کانت، آب و برق و کانتخانه و فاضلاب و ورزشگاه و خیم تر گردید. تولید ناخالص ملی سیر نزولی را طی کرد" "اگر یک نفر ایرانی قبل از جنگ و قبل از انقلاب از مجموعه تولیدات کشور مثلا چهل هزار تومان سهمش میشده است، در سال ۶۷ که ما این بر نامه را بررسی کردیم ۲۰ هزار تومان سهم

میرد." "هرا ایرانی در این دوران جنگ پنجگانه در صد تغییر شده بود." "بیکار را افزایش پیدا کرد" "کارخانه ها دچار فرسودگی شده اند و حتی "قطعات یدکی هم ندارند." "نزدیک ۵۰ درصد بخشهای کشور ما محرومند. یعنی این عده از استاناردی که ما در شهرها و جا های دیگر بر خوردا ریم، محروم هستند. مثل آب، برق، آموزش و بهداشت، راه و کار و امثال اینها." "نرخ تورم هم به ۲۸/۹ درصد رسید و غیره."

رفسنجانی لیست بلند بالایی از فلاس و ورشکستگی اقتصادی رژیم، و خیم تر شدن وضعیت توده های محروم و زحمتکش هر چند بشکلی ناقص و سرودم بریده ارائه میدهد، تا به مردم بگوید که و خامت و وضع آنها مختص دوران زما مداری وی نبوده بلکه از همان آغاز وضعیت خراب بوده است. و حتی با ارائه ارقامی مبنی بر اینکه تولید کانت میون و کمبا یز و غیره چند تا افزایش یافته است، ادعا کند که وضع نسبت به سه سال پیش بهتر شده است. بهرحال او ناگزیر است که بپذیرد وضع مردم و خیم تر شده است. قیمتها مدام افزایش یافته اند و در مواردی که حتی "تولیدات فاضله شده" قیمت آنها بالا نیز افزایش یافته است. او در پاسخ به این سوال که دولت در قبال "حقوق بگریها یا ثابت چه کار میکند." ادعا می کند "که سیاستمان این است که حقوقها را همیشه پیش از انداز تورم با لایبریم" در حالیکه هر آدمی شعوری می فهمد که وی در اینجا هم به دروغ توسل میگرد. آیا صرفا دستمزدا سمی کارگران با انداز تورم افزایش یافته است؟ یا سخ قطعاً منفی است. طی چند سال گذشته تنها در صد نا چیزی به دستمزدهای کارگران و زحمتکشان و مستخدمین سطح پایین افزوده شده است. اگر قرار بود که دستمزدهای کارگران و زحمتکشان فقط در حد افزایش نرخ تورم افزایش یابد، می با یستی کارگری که در سال ۵۷، سه هزار تومان حقوق میگرفت، اکنون ۳۰۰۰۰ تومان بگیرد، در حالیکه چنین نیست.

اما آیا سران رژیم که بخاطر اهداف توسعه طلبانه یا نا سلامیستی خود در برابر فروختن یک جنگ ارتجاعی نقش داشتند و شعار "فتح کربلا" و "جنگ جنگ تا پیروزی" را سر میدادند و عوام فریبانه جنگ را "نعمت" معرفی میکردند و دهها هزار رتن از مردم ایران حتی جوانان کم سن و سال را بقتلگاه فرستادند، نمی دانستند جنگ چه نتایجی را برای مردم در پی خواهد داشت؟ واقعیت این است که اکثریت عظیم مردم ایران، بر عوام فریبی امثال خمینی، رفسنجانی، خامنه ای و غیره، طی مدتی کوتاه با این حقیقت واقف شده بودند که این جنگ برخلاف منافع و مصالح آنهاست. سا زمانهای انقلابی مخالف رژیم جمهوری اسلامی از همان آغاز جنگ، این حقیقت را ب مردم ایران گفتند و صحت آنها در عمل دیده شد. حال

پس از آنکه مرتجعین جا کم بر ایران، طی هشت سال ادامه جنگ مملکت را به یک ویرانه تبدیل نموده و روزگار مردم را سیاه کرده اند، رفسنجانی که خود سر دسته جنگ افروزان بوده است، فلاکت دوران جنگ را بیان میکند و و خامت اوضاع امروز را نتیجه ۸ سال جنگ معرفی می نماید. این عوام فریبیها دیگر کار ساز نیست. تحمل مردم بسر آمده است. آنها بی برده اند که مسئول تمام فجایع و بدبختی آنها خواه در دوران جنگ و یا پس از آن مجموعه دستگا ه حکومتی جمهوری اسلامی و طبقات ثروتمندیست که ایمن حکومت پای سدا رمنافع آنهاست. مردم ایران دیگر به این وعده و وعید های عوام فریبانه گوش نمی دهند که دوباره کسی مثل رفسنجانی به آنها بگوید، چند سال دیگری هم صبر کنید، وضعیت درست میشود. تا این رژیم بر سر کار است وضعیت زحمتکشان ایران بهبود پذیر نیست. این ترا توده های زحمتکش فهمیده اند. رژیم هم پی برده است که دیگر نمیتوان مردم را با وعده و وعید آرام کرد. همین مسئله است که خامنه ای را هم نگران کرده است. او در یکی از سخنرانیهای اخیر خود خطابه به جناحهای رقیب در درون هیئت کد آنها را در وضعیت وخیمی که رژیم با آن روبرو است به وحدت فرا خواند و هشدار داد که بجز این، همه چیز از دست میرود. او این جناحها را فرا خواند که از بازگرددن مسالرت رژیم و ورشکستگی سیاستهای رژیم از "تربیونهای عمومی" بپرهیزند و این مسالرتا ایمان مردم نبرند. رفسنجانی هم یکر و ز پیش از آنکه خود ترا زنا مه ورشکستگی سیاستهای رژیم را علنی کند، طی نشستی با سران سازمان امنیت و اطلاعات رژیم جمهوری اسلامی یعنی وزیر، معاونین و مدیران کلوزارتا اطلاعات به آنها رهنمود داد که "هدف شما با ی حفظ سیاستهای کلی نظام باشد. در شرایط حاضر هدف دشمنان خارجی انقلاب این است که مشکلات اقتصادی را برای مردم بازگو کنند و با گسترش این مسئله توطئه ما بوس نمودن مردم را از انقلاب به سر برسانند تا مردم روحیه انقلابی خود را از دست بدهند."

البته منظور رفسنجانی در یک کلام این بوده است که وضع اقتصاد و خیم است. مردم بی می خیزند و شما ما موران امنیت رژیم با پیدا آنها مقابله کنید. اما آیا سرکوب کار ساز است؟ شکست این سیاست رژیم هم در طول تمام دوران زما مداری جمهوری اسلامی آشکار شده است. مسئله صرفا این نیست که سیاستهای اقتصاد رژیم با شکست روبرو شده است. تمام سیاستهای رژیم در عرصه های مختلف با شکست روبرو شده و راه دیگری جز فروپاشی در برابر آن نیست.



# رژیم اقدامات ضد کارگری خود را تشدید میکند

سا زمان تا مین اجتماعی به افتخار با زنشستگی  
نا تل آید .

ما هیت ضد کارگری اینگونه تصمیمات هنگامی  
کا ملا آشکار میشود که در نظر داشته با شیم امروزه  
کارگران ایران از جمله کارگران معادن که هر لحظه  
در خطر مرگ قرار دارند، بدلیل کاهش دستمزد  
و اقعیشان و تفاوت حیرت آور دستمزد کارگران و  
هزینه زندگی یک خانواده ناگزیرند ساعت‌های  
متعادلی و گاه تا ۱۶ ساعت کار کنند تا بتوانند هزینه  
زندگی خود و خانواده شان را تامین نمایند. بنا بر  
این رژیم جمهوری اسلامی بدون تصویب چینی  
لواجیحی نیز، در عمل مدت کار کارگران را دوبرابر  
کرده است و تصویب لایحه جدید سا زمان تا مین اجتماع  
عی بمعنای آن است که سرمایه داران شرط بازنشستگی

کارگران معادن ایران که بطور وحشیانه و غیر انسانی  
به کارگمارده میشوند، از حد اقل مکناتایمندی و  
بهداشتی محرومند، در اثر شدت کار و فوای آلوده و پیر  
مخاطره معادن به انواع عیما ریه‌های ناشی از کار مبتلا  
میشوند. وقتا حت سرمایه داران دولت و ارگانهای  
حامی آنان در اینجاست که آنان در شرایطی لویح  
جدیدی علیه کارگران تهیه میکنند که کارگران ایران  
در محیط کار هیچگونه تامینی ندارند و در اثر شوخجوبی  
سرمایه داران گروه گروه جان خود را از دست میدهند.  
اما سرمایه داران با زهم بدنیا لراههای تازهای  
هستند تا آنان را بیشتر استثمرا کنند و از انرژی و  
نیروی کارشان سوءاستفاده کنند. سرمایه دارانی که  
حاضر نیستند در ازای بهره‌کشی وحشیانه حداقل  
امکان تا لازم برای ایمنی و بهداشت محیط کار  
کارگران فراهم نمایند، با وقت تمام قوانینی وضع  
میکند که بجای ۲۵ سال، از کارگران مشاغل سخت، ۳۵  
الی ۳۷ سال کار بکشند. در همین زمان که سا زمان  
تا مین اجتماعی سرمایه داران، لایحه جدیدش را  
علیه کارگران تهیه کرد، تنها طی دو هفته، ۱۲ کارگر  
در دوسا نحه ناشی از کار قربانی شدند. در یک مورد  
در اثر متصاعد شدن گاز سید در یک کارخانه چرم سازی  
در همدان، ۸ تن از کارگران مسموم شدند که ۵ تن از  
آنان جان خود را از دست دادند و سه تن دیگر شدت  
مسموم شده و به بیمارستان انتقال یافتند. در مورد  
دیگر، یک کارگاه چاپ پارچه در خیابان بوذرجمهری  
نوتهران بدلیل آغشته بودن فضای کارگاه به گاز بنزین  
و تینروا تصالبرق کولر، آتش گرفت و سیزده تن از کارگر  
گران آن طعمه حریق گشتند. ۳ تن از کارگران در دم  
جان باختند، ۱۰ تن به بیمارستان منتقل گشتند که  
۸ تن آنان نیز در روزهای بعد جان خود را از دست  
دادند. ۱۰ تن دوسا نحه ناشی از کار قربانی شدن ۲۱  
کارگر، در مدت دو هفته تنها گوشه‌ای از سوانح ناشی  
کار در ایران است که در رسانه‌های عمومی انعکاس  
میابد. سوانح ناشی از کارگاه روزانه در کارخانه‌های  
بزرگ، در کوره‌های آجرپزی، در معادن دیگر مراکز  
کارگری روی میدهند نشان میدهند که سرمایه داران در  
چه شرایط وحشیانه‌ای کارگران را استثمرا میکنند  
و حال سا زمان تا مین اجتماعی در صدد استمدت کار  
لازم کارگران شاغل در مشاغل سخت و مخاطره آمیز را  
برای رسیدن به سن بازنشستگی افزایش دهد. سا  
تصویب این لایحه، کارگری که از سن ۱۸ یا ۲۰ سالگی  
آغاز به کار کرده است، باید ۳۵ تا ۳۷ سال در وضعیت  
بشدت ناایمن و غیر بهداشتی کارگاهها، کارخانه‌ها  
و معادن کار کند و اگر در طول این مدت در شرفضای  
مسموم کارگاه، بدلیل تصالبرق، در اثر سقوط در  
دیگ بخار، ریزش سقف معدن و هزارویک حادثه  
دیگر، جان خود را از دست نداد و زنده ماند، از سوی

## خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

حرکات اخیر، خود را محدود به چهار چوب تعیین  
شده از جانب این سندیکا از قبیل **Turk-iş**  
نمی‌کنند و در موارد بسیار از چهار چوب تعیین  
شده توسط سندیکا خارج شده و حتی برای رهبری  
حرکات خود، کمیته‌های اعصاب تشکیل داده‌اند.  
بعنوان نمونه پس از اعصاب عمومی سوم ژانویه و  
بدنیا لحدت گیری بحران خلیج، موج خرابی‌های  
کارگری در ترکیه وسعت گرفت. طی ۳ ماه، حدود  
۲۵۰ هزار کارگر عمدتاً در صنایع چرم سازی و فلز از  
کارخانه‌ها اخراج شدند، در مقابل با موج خرابی‌ها،  
کارگران تعداد زیادی از کارخانه، دست به اشغال  
کارخانه زده و یک کمیته ۲۰ تا ۴۰ نفره را برای  
رهبری حرکتشان ایجاد نمودند. حتی در بعضی  
مناطق از جمله در استان آژه، تضاد را دیکالیسم  
حرکت کارگران با سیاستهای سازشکارانه رهبران  
سندیکا باعث شد کارگران مراکز سندیکا و مراکز  
کنفدراسیون کارگری **Turk-iş** را اشغال نمایند.  
خیزشهای جدید کارگری ترکیه، گسترش  
حرکات کارگری در سطح عمیق و جامعیت توده مردم از  
حرکات کارگری، نوید بخش مرحله جدیدی از  
مبارزات کارگری در این کشور است. طبقه کارگر  
ترکیه بدینوسیله به سرمایه داران اعلام میکند که  
دیگر حاضر نیست تنه شرایط تحمیل شده بدهد و  
برای تغییر وضعیت زیستی و معیشتی خود قدم به  
میدان مبارزه گذاشته است. بدیهی است طبقه  
کارگران ایران که خود تحت شدیدترین فشارهای  
اقتصادی و سیاسی قرار دارند، از مبارزات تبرحق  
کارگران ترکیه حمایت میکنند و هر پیروزی طبقه کارگر  
ترکیه علیه سرمایه داران را جزئی از دستاوردهای  
خود می‌شمارد.

اعتصاب ۵۰ هزار کارگر صنایع **Tekel** (انحصار  
دولتی دخانیات و مشروبات الکلی ترکیه) خواست  
افزایش دستمزد تا ۱۰۰۰۰۰۰ لیرا زسوی کارگران  
مطرح شد. اما نکته قابل توجه در حرکات اخیر کارگران  
ترکیه این است که آنان علیرغم فشاری برای افزایش  
دستمزدها، در حد آن محدودند و مانند شعراها و  
خواستهای که در اجتماعات، راهپیمایی‌ها و  
تظاهرات کارگران ترکیه طرح میشود، گویای آن  
است که کارگران به کلیه مسائل سیاسی و اجتماعی  
جامعه نیز توجه لازم را دارند. در جریان بحران خلیج  
فارس، کارگران جزو فعالین تظاهرات ضد جنگ و ضد  
شرکت دولت ترکیه در جنگ بودند. شعراهای  
کارگران در دفاع از دمکراسی، شعرا علیه دستگیری و  
ترومخالفین و شعراهایی که مستقیماً علیه طبقه  
سرمایه داران و دولت سرمایه داران داده می‌شوند،  
حاکمیت رژیم و طبقه کارگر و فعالین چشمگیر  
آن در همه عرصه‌ها است.

کارگران دست در دستند بسوی اعصاب  
عمومی - کارگریم، برحقیم، پیروزیم - نه به قانون  
آنتی ترور - برده نیستیم، کارگریم، از حکومت  
قویتریم - اعصاب عمومی برپا میکنیم، خاندان  
حاکم را واژگون می‌کنیم - کارگر زنگولداک نگاهان  
دمکراسی - عفو عمومی باید اعلام شود، زندانها باید  
خالی شود - مرگ هست، بازگشت نیست، اینها از  
جمله شعراهایی است که در مراسم مختلف کارگری و  
اعتراضات و تظاهرات سرداده می‌شود. نکته دیگر  
در رابطه با موج اخیر اعتراضات کارگری، تنوع اشکال  
مبارزاتی کارگران است. علیرغم حاکمیت سندیکا -  
های زرد در واحدهای تولیدی ترکیه، کارگران در

## از سرگیری مذاکرات دولت های ایران و عراق

## سه سال بعد از قتل عام زندانیان سیاسی

سوسیالیسم مبارزه میکردند، جبران نماید. رژیم همچنین میخواهد با فضای عرب و وحشتی که از هژدز این جنا یا تا اینجا دمیکند، جلوه گر نو حرکت اعتراضی توده ها را که مکرر به بهانه جنگ و شرایط جنگی سرکوب نموده بود، مسدود نماید و خلاصه خود را یک رژیم مقتدر و با ثبات جلوه دهد. از همین رو آنچنان کشتاری از زندانیان سیاسی برآه انداخت که در تاریخ جنایات ضد بشری سابقه نداشت. جلا دادن رژیم هر روز تعداد دکتیری از زندانیان را سر به نیست کردند، دسته ای را تیرباران، دسته دیگری را حلق آویز نمودند، گروهی را به رگبار بستند و انبوهی از آنها را در یکجا منفجر ساختند. مزدوران رژیم فقط ظرف چند روز هزاران نفر از زندانیان سیاسی را به شهادت رساندند و یزیدی گورها می جمعی از کشته انباشته شد. برآستی که جنایتکاران حکومت اسلامی، روی همه جنایت پیشگان تا ریح سفید کردند. فاجعه آنقدر هولناک و باعنا دجنایت آنقدر گسترده بود که خبر آن - علی رغم تلاشهای رژیم در مخفی نگه داشتن آن - به بیرون از زندانها و کشورهای دیگر نیز در زخمی زدی افکار عمومی جهان را علیه این ددمنشی برانگیخت. جمهوری اسلامی که از زمان بقدرت رسیدنش جز کشتار و سرکوب و خفان، جز فقر و نکبت را مغان دیگر یندا - شت، با قتل عام زندانیان سیاسی در شهریور ۶۷ یکبار دیگر ما هیبت را تجاعی و سرکوب خود را بیش از پیش بر همگان آشکارا ساخت. تجربه چندین ساله حکومت اسلامی و از جمله تجارب سال ۶۷ بعد نیز تماما موبد بین مساله است که جمهوری اسلامی تنها با قهر و سرکوب و محروم ساختن آحاد مردم از حقوق دمکراتیک و آزادیهای سیاسی است که قادر است به حکومت سیاه و جبارانه خود ادامه دهد. جنایات رژیم پس از فاجعه دهشتناک تابستان ۶۷ نیز نه فقط متوقف نشد، بلکه در اشکال و ابعاد دیگری ادامه یافته است. توده های مردم در معرض شدیدترین سرکوبها و حق کشیها قرار گرفته اند. استثماری و ستم تشدید شده است و دامنه مصائب بیشمار اجتماعی با زهم گسترده ثروبا زهم افزونتر شده است. با این وجود تماما می شوا هدحاکم از آن است که جمهوری اسلامی نتوانسته است به اهداف و مقاصد خود پیش برسد. تا مین یک شبات حکومتی که یکی از معضلات همیشگی رژیم بوده است، همچنان در دستور کار رژیم است چرا که این معضل کماکان به قوت خود باقیست. از سوی دیگر علی رغم همه ددمنشیهای رژیم، اعتراضات توده های مردم متوقف نشده است و نخواهد شد. تجارب مبارزاتی توده ها، مکرر بین حقیقت را به اثبات رسانده است که حتی فجع ترین جنایات ضد بشری مرتجعین، قادر نیست جلومبارزات آنها را سد کند. جنایات رژیم جمهوری اسلامی نیز از بین قاعده مستثنی نیست. گرچه طی سالهای اخیر جمهوری اسلامی با نیرنگ و فریبکاری تلاش کرده است تا چهره با مصلاحت متعادل تری از خود در نظر جهانیان عرضه

سطحی را تر هموا رمی کند.

بهر رو وضعیت جمهوری اسلامی و رژیم عراق هر دو، در لحظه کنونی ایجاب می کند که مذاکرات و تبادلات میان آنها را در همان سطح پیشین از سر بگیرند. اما آیا میتوان انتظار داشت که مسائل ریشه دار و دیرینه ای که یک جنگ هشت ساله را در پی داشته است با سانی میان این دو دولت حل گردند و مردم ایران و عراق قدر آینه شده آسوده زندگی کنند؟ در اینک حد اقل، در اوضاع کنونی جهان و در شرایطی که رژیم های ایران و عراق خود با مشکلات اقتصادی وسیعی و برون روهستند، احتمال درگیری های نظامی آنها بسیار ضعیف شده است. تردیدی نیست و برای مدتی طولانی، دیگر این دور رژیم نمی توانند جنگ علیه یکدیگر بر خیزند. بدیهی است که در چنین وضعیتی آنها تلاش خواهند کرد که اختلافات خود را تا آنجائی که مقدور است، به شیوه ای سیاسی حل کنند و قطعاً به پاره ای از توافقها بر سر مسائل مورد اختلاف دست خواهند یافت.

اما مسائلی اساسیتری میان این دو رژیم وجود دارد که بصورت مسائل لاینحل، همچنان باقی خواهند ماند. رژیم عراق با توجه به مقاصد سیاسی و سلامیستی رژیم جمهوری اسلامی، بویژه تجربه حمایت از رژیم حزب الله طی چند ماه گذشته برای بدست گرفتن قدرت در عراق و خوبی واقف است که جمهوری اسلامی از هر شرایطی مناسبی برای سرنگونی رژیم عراق و بقدرت رساندن حزب الله استفا ده خواهد کرد و از این سیاست خود دست نخواهد کشید. جمهوری اسلامی نیز میداند که رژیم عراق دست از دعاها و ارضی خود بر نداشت و مترصد فرصتها مناسبی است که در گذشته از این دیدگاه می که این دور رژیم نسبت بیکدیگر دارند، در لحظه کنونی نیز اختلاف بر سر مناطق مرزی بویژه اختلاف بر سر شط العرب یک مسئله جدی است. مشکل بتوان تصور کرد که طرفین بسادگی بر سر تعیین خطوط مرزی در شط العرب بتوافق برسند. بعلاوه جمهوری اسلامی طوما بر بلند بالائی از خسارات جنگی تهیه کرده و درخواست خذ غرامت از عراق را دارد. روشن است که عراق نه میخواهد هودنه میتواند چنین غرامتی را بپردازد. از این رو خود این اختلافات نطفه اختلافات بزرگتری است که بفرض توافقهای کوتاه مدت، نقض این توافقها را در آینده در پی خواهد داشت. تا زمانی که رژیم های کنونی بر ایران و عراق حاکم باشند، تا زمانی که توده های مردم این دو کشور سرنوشته و مقدرات خود را در دست نگینند، نمیتوان بیک صلح پایدار و دمکراتیک، صلحی که متضمن منافع کارگران و زحمتکشان این دو کشور باشد امید بست. تجربه مردم ایران و عراق در گذشته و در همین مدت کوتاه پس از آتش بس این حقیقت را با وضوح هر چه تمامتر نشان داده است.

یکبار دیگر تحکات دیپلماتیک و سیاسی برآی فیصله دادن به مسائلا و اختلافات رژیم های ایران و عراق آغاز شده است. دبیر کل سازمان ملل در مذاکرات خود با سران رژیم، گذشته از مسائل مربوط به طرحهای امنیتی منطقه و نیز مسئله افغانستان و گروگانهای غربی، مسئله اجرای قطعنامه آتش بس سازمان ملل و مسائل مورد اختلاف دولتهای ایران و عراق را مورد بحث قرار داد.

پیش از این در اوائل شهریور ماه قانم مقام وزارت خارجه عراق نیز در رایک هیئت عراقی وارد تهران شد و با معاون وزیر امور خارجه جمهوری اسلامی به گفتگو پرداخت. معاون وزارت امور خارجه عراق هدف از این مذاکرات را بررسی مسائل گوناگونی اعلام کرد که میان دو کشور وجود دارد. حبیبی سخنگوی دولت بدون اینکه نتیجه این مذاکرات را برملا سازد، آنها را دنباله مذاکرات و رفت و آمدهای قبلی اعلام نمود و تصریح کرد که اگر این گفتگوها به نتایج مطلوب برسد در آینده تبادلهای نهاد مخواهد یافت. از سر گرفته شدن مذاکرات رژیم های ایران و عراق و تحریک بخشیدن به این مذاکرات از طریق فعالیتها و دیپلماتیک و تبادلهای آنها، که در پی سیاستهای رژیم جمهوری اسلامی در قبال جنگ خلیج و تلاش آن برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق قطع شده بود، حاکی از دور جدیدی از فعالیتها و طرفین برای حل و فصل مسائلی ما بین است.

حضور مجدد یک هیئت دیپلماتیک عراقی در ایران، نشان می دهد که جمهوری اسلامی پس از تلاشهای ناموفق خود برای بقدرت رساندن حزب الله در عراق، با دیدگاه دیگری است توسعه طلبانه خود را لااقل در اوضاع کنونی شکست خورده می بیند و از این رو در پی راه حلهای سیاسی و توافق با رژیم عراق بر سر مسائل مورد اختلاف و تداوم آتش بس است. جمهوری اسلامی پی برده است که رژیم عراق برغم بحرانهایی که با آن روبروست نیروهای نظامی و سرکوب خود را تجدید سازمان ندهی کرده و تا آن حد بر اوضاع داخلی مسلط شده است که حزب الله طرفدار جمهوری اسلامی را سرکوب و متواری سازد و در عین حال واقف است که سیاستهای منطقه ای و بین المللی برای بقدرت رساندن حزب الله عراق مسا عدنیست. از این رو به از سرگیری و ادامه مذاکرات تا مایل نشان میدهد. رژیم عراق نیز که هنوز با وضعیت داخلی و بین المللی و خیمی روبروست، برای نجات خود از زخمه موجود تلاش می کند تا لااقل مناسبات خود را با رژیم جمهوری اسلامی بهبود بخشد و به مذاکرات تبادلهای حل و فصل مسائلی ما بین ادامه دهد.

هر چند که نخستین هیئتی که از عراق پس از قطع مذاکرات به ایران آمد، در سطحی عینی قرار دارد و نمیتوان نتایج قابل ملاحظه ای از این گفتگوها انتظار داشت، اما با بنظر میرسد که این مذاکرات، قبلاً زهر چیز زمینه را برای تبادلهای دیپلماتیک در

از میمان  
نشریات

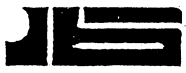
مبانی وحدت حزبی کدامند؟

بیش از یک سال است که پلمیک‌های رفیقا نه‌ای میان اتحاد داکارگران انقلابی ایران (راه کارگر) و سازمان صورت میگیرد. هدف از این مباحثات روشن‌تر شدن دیدگاه‌ها و در نتیجه شناخت دقیق‌تر نظرگاه‌های طرفین، بمنظور همگرا نییهای هر چه بیشتر و در نهایت برداشتن گام‌های اصولی در راستای کاهش دامنه پراکندگی صفوف کمونیست‌ها بوده است. امر بسیار مهمی که مدت‌هاست به یک ضرورت مبرم و غیر قابل‌انکار تبدیل شده است و بدون تأمین آن، در تحولات جاری و آتی جامعه، با زهم افشاگر و غیر پرترو با زهم بورژوازی دست‌بالا را خواهد داد و تقویت موضع طبقه کارگر خصوصاً سازماندهی و ارتقاء نقشش بالفعل این طبقه در مبارزه طبقاتی و انقلاب ایران، با زهم با تعویق‌ها و تاخیرهای بیشتری روبرو خواهد بود. برپایه این ضرورت و برای دستیابی به همان هدف انقلابی است که این بحث‌ها از دوجانبه‌پایه‌گرفته شده است و با مال شناخت از دیدگاه‌های طرفین نیز در جاتی از دقت و شفافیت را پشت‌سر نهاده و به همان نسبت همگرا نییهای بیشتری هم میان ما و رفقای اتحاد داکارگران انقلابی ایران (راه کارگر) حاصل شده است. ناگفته‌نوشناست که اتحاد کمونیست‌ها امری حیاتی در جنبش طبقاتی ایران است و کوشش در راه رفع موانع نظری و عملی این اتحاد، وظیفه مبرم همه کمونیست‌هاست. ما در راه انجام این وظیفه انقلابی به سهم خود تلاش کرده و میکنیم. رفقای اتحاد داکارگران انقلابی ایران (راه کارگر) نیز در همین راستا تلاش نموده اند و از جمله در نشریات خود نیز با ما به مباحثه پرداخته اند. در نشریه شماره ۶ رفقا مورخ خرداد ماه ۷۰ نیز مقاله‌ای با عنوان "نقاط اتفاق و افتراق را بهتر بشناسیم" بچاپ رسیده است. در این مقاله هم رفقا با ما به پلمیک پرداخته و نکاتی را مطرح ساخته اند که بدان خواهیم پرداخت. البته رفقا در نشریه خود بحث‌ها و موضوعات متعددی را مطرح ساخته اند که بخش تکراری و پاره‌ای از آنها مسائلی بالنسبه جزئی است که پرداختن به یکایک آنها ما را از تمرکز بحث روی نکات اصلی دور و منحرف میسازد. ما ضمن استقبال از مباحثات هدفمند رفقا، در اینجا کوشش میکنیم حتی المقدور محورهای اساسی بحث رفقا را گرفته و با آن برخورد کنیم و یابان پاسخ دهیم. این شیوه، ما را به اهدافمان نزدیک‌تر میکند.

نخستین بحث محوری رفقا حول معیارهای وحدت اصولی کمونیست‌ها دور میزند که رفقا در این رابطه نقطه نظرات خویش را مطرح ساخته و در همان حال با دیدگاه ما نیز برخورد کرده اند و بالاخره در همین چارچوب مساوات و نکاتی را نیز مطرح ساخته اند. از جمله اینکه آیا صرف داشتن برنامه و تاکتیک‌های اساسی مشترک برای وحدت کمونیست‌ها کافیست؟ و یا بعبارتی وجود دیدگاه‌های مشترک حول اساسی‌ترین مفاد برنامه و اساسی‌ترین تاکتیک‌ها، برای وحدت کفایت میکند؟ یا اینکه شرط دیگری که عبارت باشد از اشتراک نظر روی اساسی‌ترین موضوعات اساسی است یا هم بایستی وجود داشته باشد؟ و در همین رابطه است که بخش زیادی از بحث رفقا صرفاً بین مسئله می‌شود که اثبات کند معیارهای اساسی نیز برای وحدت کمونیستی یکی از شروط وحدت است. همسنگ برنامه و تاکتیک است و هیچکدام بر دیگری تقدم و یا تاخیری ندارند و الخ.

تصور ما بر آنست که بحث‌ها میان در این رابطه که در کار شماره ۲۴۹ آمده است بقدر لازم روشن باشد. اگر مباحثات ما نخواهد حالتی بخود بگیرد که از آن بحث‌بخاطر بحث مستغف شود و اگر این بحث‌ها بخواد دیدگاه‌های ما را در قبایل مثل لگرنی و اصلی صریح‌وروشن با زگو نماید، در آصورت پاسخ این پرسش‌ها بوضوح در همان شماره نشریه آمده است و موضع ما در قبایل آن نیز کاملاً

روشن است. با اینهمه از آنجا که رفقای اتحاد داکارگران انقلابی ایران (راه کارگر) مکرراً آنرا مطرح ساخته اند و این میتواند معنی آن باشد که هنوز ابهاماتی بر روی رفقا وجود دارد، لزوماً در اینجا به با زهم توضیح میدهم و گرچه ناگزیر از تکرار یک سری مطالب هستیم، با این وجود سعی میکنیم با اختصاص دادن اشاره کنیم. ما گفته ایم و با زهم میگوئیم که بدون یک‌شالوده ایدئولوژیک مشترک یعنی بدون وحدت ایدئولوژیک، هیچ بحث و صحبتی از وحدت تشکیلاتی نمی‌تواند در میان باشد. دوجریان زمانی میتوانند حول مسئله وحدت تشکیلاتی به بحث و تبادل نظر بپردازند که یک وحدت کافی بر سر مسائل ایدئولوژیک - سیاسی میان آنها وجود داشته باشد. برای امر وحدت، این یک شرط ضرورست. هیچ جریانی کمونیستی بمنظور وحدت تشکیلاتی با یک جریانی که هنوز بر سر مسائل ایدئولوژیک با آن وحدت نظر ندارد وقت خود را تلف نمیکند و فی‌المثل پیرامون مسائل زمانی و اصول تشکیلاتی با وی به بحث و مباحثه نمی‌پردازد. بحث و تبادل نظر حول اصول تشکیلاتی، حول اصول حاکم بر یک تشکیلات زمانی - مطرح است که موانع ایدئولوژیک سیاسی برای ایجاد این تشکیلات واحد در میان نباشد و یا زمین‌برداشته شده باشد. یعنی مقدم بر هر چیز یک‌شالوده ایدئولوژیک - سیاسی مشترک که خود را در خطوط اساسی برنامه و تاکتیک‌های اساسی متبلور میسازد میان آنها وجود داشته باشد. وحدت ایدئولوژیک - سیاسی یا وحدت نظر حول خطوط اساسی برنامه و تاکتیک‌های اساسی اگر چه یک شرط ضروری برای وحدت به شمار می‌رود ولی هنوز برای وحدت حزبی و تمرکز کار حزبی کافی نیست. برای تمرکز کار حزبی وحدت سازمانی (تشکیلاتی) هم لازم است. اما وحدت سازمانی بدون وجود آئین نامه و اساسنامه و بدون اشتراک نظر حول اساسی‌ترین مفاد آن امکان پذیر نیست. این فشرده و جوهر نظر ما است که در کار شماره ۲۴۹ نیز آمده است و هیچ نقطه ابهامی هم در آن دیده نمی‌شود. همانطور که ملاحظه می‌کنید، هم اشتراک نظر حول اساسی‌ترین خطوط برنامه‌ای هم اشتراک نظر حول تاکتیک‌های اساسی هم اشتراک نظر حول خطوط اساسی اساسی را بعنوان شروط و ملزومات وحدت نام برده ایم. این به چه معناست؟ این بمعنای آن است که چنانچه اشتراک نظر حتی بر سبکی از موارد فوق هم وجود نداشته باشد وحدتی صورت نمی‌گیرد و نیایستی بگیرد. رفقا ظاهراً روی تاکتیک‌ها نسبت به مسائل برنامه‌ای و تاکتیک‌های اساسی مسائلی ندارند، اما اینطور وانمود کرده اند که ما به شرط آخری یعنی توافقی خطوط اساسی اساسی اساسی اهمیت نمی‌دهیم و یا کم اهمیت میدهم و آنرا یک مساله ثانویه تلقی می‌کنیم و الی آخر. در مورد اینکه به مسائل اساسی اساسی اساسی اهمیت دارد، در این هیچ تردیدی نیست و اینکه به چه میزان بایستی بدان اهمیت داد، این نیز از بحث‌ها ما کلاً روشن است. وقتی که گفته میشود بدون وحدت نظر حول اساسی‌ترین مفاد اساسی اساسی وحدت تشکیلاتی امکان پذیر نیست، این به چه معناست؟ این دقیقاً بمعنای آن است که وحدت بر سر اصول اساسی اساسی اساسی نیز یکی از شروط وحدت است هر چند که این شرط، بدنیا ل شرط ضروری دیگری که وحدت ایدئولوژیک باشد مطرح شده باشد. این بمعنای آن است که ما دامه درک مشترکی از اصول محوری تشکیلاتی وجود نداشته باشد نمی‌تواند وحدتی پایگیر دونهایی بگیرد و اگر بدون تأمین این شرط وحدت شود، چنین وحدتی، غیراً اصولی و بسیار شکننده است و در نخستین گام‌های عملی و فعلی میتواند از اشتراک شکار فبرخواهند داشت. همانطور که فقدان درک واحد محوری نیز بر اصول اساسی اساسی اساسی وحدت و تشکیلات مجزا از زهم است، خیلی روشن است که وجود درک اساسی متفاو و تا این اصول در یک تشکیلات واحد نیست و از آنجا که به تجزیه و تشعب می‌کشد. بنا بر این روشن است که چنانچه درک‌های متفاو و تا این اصول بنیادین تشکیلاتی میان دوجریان وجود داشته باشد آن دوجریان را به ضرب نخ و سوزن نمی‌توان بهم "دوخت"!



تا اینجا می‌سازد. اما اینکه کدامیک از این معیارها مقدم است، کدامیک اهمیت‌های بیشتری و کدامیک اهمیت‌های کمتری دارد؟ در این مورد است که تفاوت‌ها می‌بیند. ما در فاجعه‌ها و در چرخه‌های تاریخی در این حد و قیاس‌ها با هم تفاوت داریم. در دیدگاه ما نسبت به مسائل وحدت موضوعات ایدئولوژیک - سیاسی از درجه اهمیت بیشتری برخوردار است. این طرز تلقی از مسائل وحدت را البته ما از خودمان جدا کرده‌ایم. این شیوه منطبق بر متد علمی است که بر مضمون فعالیت‌های کدبیشتری دارد. هر چند که اهمیت شکل‌ها را نیز از نظر دور نمی‌دارد. در این مورد ناچاریم توضیح بیشتری بدهیم.

گمان می‌کنم که اهداف و آرمان‌های مشترکی دارند و آنرا در برنا مسه خویش علام می‌دارند. برنا ما، فشرده مضمون فعالیت‌ها و اهداف کمونیست‌ها را منعکس می‌سازد. بر پایه همین مضمون فعالیت‌ها و اهداف مشترک است که کمونیست‌ها گرد هم جمع می‌شوند. آنها برای دستیابی به اهداف و آرمان‌های انقلابی خویش دست‌به‌دست می‌زنند، تشکیلات معینی برپا داشته و مناسبات ویژه‌ای هم میان خویش برقرار می‌سازند. نخست مضمون هست که کمونیست‌ها را بهم نزدیک می‌کند و همین مضمون هست که توسط شکل مشخص سازمانی با یستی پیش برده شود. سازمان حزب در واقع طرفی است که مضمون را متحقق سازد. هر چند که مضمون و شکل بر روی هم تاثیر متقابل دارند و هر چند که شکل در جایگاه خود مهم‌تر است، اما مگر واضح نیست آنچه که اهمیت بیشتری دارد و نهایتاً تعیین‌کننده است مضمون است؟ مگر واضح نیست مادامکه بر سر مضمون درک واحدی وجود نداشته باشد شکل‌ها نیز در نهایتاً گسسته است؟ مگر واضح نیست که شکل به تبع مضمون است که اهمیت خود را آشکار می‌سازد؟ روشن است که شکل و مضمون بی‌ارتباط با یکدیگر نیستند. درک ما رکیستی - لنینیستی از حزب پرولتاریائی و مناسبات مربوطه، بسودن ما رکیسیم - لنینیسم قابل‌تصور نیست. مثلاً جریانی که برنا ما را نشان انقلاب اجتماعی نباشد، هدف‌های سازماندهی پرولتاریائی برای کسب قدرت سیاسی نباشد و مناسبات با مثالها بمانند یکسایه‌ها مظلوم است و وعده نتایج ملموس آن صرفاً در چارچوب مبارزه اقتصادی و فعالیت‌ها با لایحه مضمون فعالیت‌ها نیست. این موضوع را مگر فراتر نرود چنین جریانی، آنچنان‌باری هم نمی‌بیند که برای ایجاد یک سازمان مستحکم و متمرکز و پویا را جز از انقلابیون تلاش و زورده. هر جریانی که از یک خط مشی پرولتونیستی پیروی میکند، بلاشک پورتونیسیم خویش را به مسائل سازمانی هم تسری می‌دهد. مضمون فعالیت شکل‌ها سبب خویش را هم مجبوراً با آن جفت و جور می‌شود. کسیکه حامل یک دیدگاه لیبرالیستی در زمینه برنا ما و تاکتیک است، در زمینه مسائل سازمانی نیز طرفدار لیبرالیسم، مختاریت و مثال آن از کار در می‌آید و نمی‌تواند پای‌ساز یک تشکیلات متمرکز و منضبط باشد. عکس این مسئله نیز صادق است. بدین معنی که جریانی که حامل یک دیدگاه لیبرالی (و یا دیدگاه بوروکراتیک) در زمینه مسائل تشکیلاتیست، در زمینه مسائل برنا ما نیز از آن‌ها جدا نیست. این یک ارتباط دوجانبه است هر چند که در ظاهر امر و یا تحت شرایطی چنین ارتباطی روشن نباشد و یا بقدر کافی روشن نباشد. این مسئله نه فقط در مورد احزاب و سازمان‌ها، جزا از هم صدق می‌کند، بلکه همچنین در مورد گرایش‌های موجود در درون یک حزب نیز مصداق دارد. ما در هر حال نکته‌ای را که نباید از نظر دور داشت اینست که مضمون شکل‌ها تعیین‌کننده است و از همین جا است که موضوعات مهم برنا ما و تاکتیک‌های سیاسی اهمیت بیشتری پیدا می‌کنند. بی‌سبب نیست که لنین در رابطه با درجه اهمیت این موضوعات در بحبوحه مبارزات درون حزبی چنین مینویسد: "ما در مسائل سیاسی جهان بینی خود یعنی در مسائل برنا ما با پورتونیسیم مبارزه کرده‌ایم و اختلاف نظر کامل در هدف‌های ناگزیر منجر به جدایی قطعی بین لیبرال‌ها و فاسدکننده

ما رکیسیم علنی ما و سوسیالدمکرات‌ها گردید. ما در مسائل تاکتیک با پورتونیسیم مبارزه می‌کردیم و اختلاف نظر با رفیق کریچفسکی و آکیمف در این مسائل بلکه دارای اهمیت کمتری بودند طبیعتاً فقط جنبه موقتی داشت و با هیچ‌گونه تشکیل احزاب جداگانه همراه نبود. اکنون با پورتونیسیم ما رتف آکسلرود در مسائل سازمانی، که البته از مسائل برنا ما و تاکتیک اهمیت‌های کمتری دارد، دولی در حال حاضر در پیش صحنه‌های تاریخی ما خودمان می‌کنند تا "آیم" [یک گام به پیش دوگام به پس] از این جملات بخوبی روشن می‌شود که برای فعالیت و مبارزه مشترک حزبی کدام معیارها مقدم و دارای اهمیت‌های بیشتری و کدامیک دارای اهمیت‌های کمتری است. اما بنظر می‌رسد که رفق در بحث‌های خود این موضوع را نادیده گرفته‌اند و به ترتیب شکل و مضمون را در ردیف هم قرار داده‌اند. در همین رابطه است که از ما هم سوال می‌کنند که چرا "علی‌رغم مرحله بندی اعتقاد خود عکس آن عمل کرده‌ایم و بحث‌های وحدت را هم در رابطه با شورای عالی و هم در رابطه با رفق‌های اتحاد دکارگانه همزمان پیش برده‌ایم و الی‌آخره ما خواهی‌آهسته‌آهسته از اینجا تناقضی را هم آشکار کنند حال آنکه چنین نیست. در رابطه با شورای عالی یا ییدگوتیم که این رفق‌ها از او خراسال ۶۶ به بعد برنا ما رسمی و مصوب‌عالی‌ترین ارگان تشکیلاتی خود را منتشر ساخته‌اند. از مقامیسه این برنا ما و برنا ما ما بخوبی معلوم می‌شود که روی مسائل تاریخی برنا ما و تاکتیک اشتراک‌کنند وجود دارد و تفاوت‌ها و مناسبات قابل‌تحمّل درون یک حزب است. بنا بر این هر آینه ما بحث‌های وحدت را همزمان حول برنا ما و مسائل ما بخوبی می‌دانیم که نخست روی تدقیق برنا ما و بعد روی مسائل ما به بحث و تبادل نظر بپردازیم و همین شیوه را هم بکار بستیم و سوم آنکه هر کس می‌توانست هر لحظه در بولتن‌ها حثات "به پیش" پیرامون محورهای تعیین‌شده موردتوافق به بحث بپردازد. در رابطه با رفق‌های اتحاد دکارگانه از انقلابی ایران (راه‌کارگر) نیز هم‌طور که قبلاً گفته‌ایم، زمانی که دیدیم رفق در عرصه برنا ما و تاکتیک جناح دفتر سیاسی مرزبندی کرده و از آنها فاصله گرفته‌اند، زمانی که رفق‌ها را چارچوب‌های فکری خویش را بخشا عنوان نموده و یک خط مشی ما رکیستی پیشه کردند، رفق‌ها متحد حزبی خویش شمرده و گفتیم که "علی‌رغم راه‌های ابهامات موجود در برخی از مواضع" رفق‌ها، در "خطوط اساسی و کلی برنا ما و روشی تاکتیک و جوه اشتراکی با ما دارند". بنا بر این نظر ما، هم‌وجه اشتراک‌های دیرینه خطوط اساسی برنا ما و تاکتیک وجود داشت و هم‌مواضع رفق‌ها ملایم‌تر بود که ما با آنها تسبیح برای روشن شدن آن به بحث و تبادل نظر پرداختیم خصوصاً آنکه رفق‌ها برنا ما می‌دانستند که مصوب‌عالی‌ترین ارگان تشکیلاتی شان با شدن داشتند. پیشین‌ها این بود که نخست روی مسائل برنا ما و تاکتیک بحث کنیم، اما در عین حال مسائل و مشکلات تشکیلاتی که رفق‌ها بخصوص در رابطه با جناح دفتر سیاسی راه‌کارگر داشتند، برای ما نیز قابل‌تحمّل بود. رفق‌ها بخصوصاً از این زاویه برای ما بسیار مهم بود و ما را داشتند که نخست روی مباحثات مسائل ما و تاکتیک بحث کنیم. بحث پیرامون مسائل ما و لوبو بحث نخست فیما بین ما هم بوده با شد و روی آن اشتراک نظر کاملی هم وجود داشته با شد یعنی اتحاد ما نیست. وحدت حزبی‌ها زمانی میسر است که همه ملزومات آن فراهم باشد و قبلاً هر چیزی که وحدت‌کافی بر سر مسائل تاریخی برنا ما و تاکتیک میان ما تا می‌شده باشد. گیریم که بحث حول آن حتی بحث دوم باشد. بدیهی است که هر قدر تفاوت‌ها و اشتراک‌ها بیشتر باشد، بحث‌ها حول مقولات ایدئولوژیک - سیاسی وجود داشته باشد، پیرویه دست‌بازی به شرط ضروری

### پیش‌سوی تشکیل حزب طبقه کارگر

با شدولو آنکه بر سر مسائلی که با هم با آن توافق نظر داشته باشد، هر گونه تلاش در راستای وحدت از "بیهوده" هم بیهوده تر است؟ بنا بر این تکرار میکنیم که بحث ما این نیست که مسائلی که با هم با هم مهم اند، برای وحدت حزبی اشتراک نظر حول مسائلی که با هم با هم مهم اند، برای شرط ضروری است، ما از آنهم ضرور بتر و از آنهم مهمتر اشتراک نظر حول مابقی ایدئولوژیک - سیاسی است.

موضوع دیگری که رفقا در ادامه مقاله خود مطرح کرده اند بر میگردیم مگر در مکانیزم های ضروری مبارزه ایدئولوژیک علنی. رفقا چنین ظاهراً کرده اند که نظرسنجی ما در این مورد روشن است. در این مورد نیز باید بگوئیم که ما در پلمیک های خود با رفقا موضع خویش را به روشنی بیان کرده ایم و در کار شماره ۲۴۹ نیز تقریباً به تفصیل پیرامون آن توضیح داده ایم. عصاره نظر ما همان چیزی است که در سالنامه سالمان آمده است. در سالنامه سالمان ما مبارزه ایدئولوژیک علنی و درونی بمثابه یکی از ابزارهای تحقق دمکراسی درون تشکیلاتی اعلام شده و بولتن های بحث های درونی و بیرونی برای انعکاس نظرات اعضا در نظر گرفته شده است. نه برنامها و نه اساسنامه جای تفصیل و توضیح نیست. بندهای برنامه ما و اساسنامه ما البته میتوانیم از ذکر دو پیرامون آن توضیح داد. کاری که ما هم در مورد برنامه و هم در مورد اساسنامه انجام داده ایم و همان مضامین مندرج در برنامه ما و اساسنامه ما را از طریق ارگان رسمی ما زمان باز کرده و پیرامون آن به تفصیل سخن گفته ایم. این مسائله قاعدتاً میبایستی بقدر کافی روشن میبود و رفقا را از توضیحات اضافی پیرامون اختیارات رهبری و رابطه آن با مصوبات عالی ترین نشست سازمانی بی نیازی ساخت. حال پس از این توضیحات باید دید که محوری ترین اصولی که کمونیست های ایران میتوانند بر آن پایه به فعالیت مبارزاتی مشترکی پیدا کنند کدامند؟ عبارات دیگر اساسی ترین خطوط برنامه و تاکتیک و بنیادی ترین اصول اساسنامه ای بطور مشخص شامل چه بندهایی میشوند. اساسی ترین مسائله اعتقادی کمونیست ها چیزی جز جوهر مارکسیسم - لنینیسم نیست. این اصول جدا از جوهر برنامه کمونیست ها از زمانی که مارکس و انگلس مانیفست حزب کمونیست را تدوین نمودند تا بعدها که لنین در اساس حزب بلشویک برنامه و اساسنامه حزب بلشویک را فرموله کردند می باشد. از نظر تشکیلاتی ما این مابقی تشکیلهای هندو در عین حال خط و مرزهای صریح و روشن میان مارکسیست - لنینیست ها و اپوزیونیست ها یا رنگارنگ ترسیم میکنند و با لایحه مابقی اساسی وحدت شمرده میشود بقرار زیرند:

۱- اعتقاد به ضرورت دیکتاتور پرولتاریا بعنوان یک اصل اساسی برنامه ای.

۲- اعتقاد به الغاء مالکیت خصوصی و استقرار مالکیت اجتماعی.

۳- اعتقاد به لنینیسم بمثابه مارکسیسم عصر حاضر و اینکه عصر کنونی عصر انقلابات پرولتاریا نیست.

۴- پذیرش این مساله که وظیفه سیاسی فوری پرولتاریای ایران سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت انقلابی - دمکراتیک (جمهوری دمکراتیک خلق) است و این موضوع که برای پیروزی انقلاب همومونی پرولتاریا امری ضروری است.

۵- اعتقاد به سنترا لیزم دمکراتیک بعنوان اصل اساسی کامیونیکه بر تشکیلات کمونیستی و پذیرش این اصل که پرولتاریا بدون یک تشکیلات کمونیستی، بدون یک حزب واحد نمیتواند مبارزه طبقاتی طبقه کارگر را از زمان ندهی و رهبری نماید نمی تواند پیروزی قطعی برسد.

اینها ست پرئسیپ های برنامه ای و اساسنامه ای ما، یعنی مابقی وحدت حزبی ما.

وحدت کوتاه تر و سهل تر است و برداشتن گام عملی جهت وحدت تشکیلاتی نزدیک تر. بنا بر این هیچیک از این مسائلی که از درجه اهمیت و ضرورت وجودشان لوده های مشترک ایدئولوژیک - سیاسی نمیکند و نگاه است و بحث ما در این زمینه نیز نه یک بحث بدون نگاه است و نه یک بحث قدیمی است که دیگر بدرشا بیط امروز نخورد. اگر کسی بخواهد فعالیت انقلابی مشترکی را با یک جریان دیگر آغاز کند و با آن متحد شود، برای آنکه دوجریان واقعاً متحد شوند و پیش از آنکه متحد شوند باید بینند چه اختلافاتی با هم دارند، باید بدانند با چه نیروهای سروکار دارند و طرفین چه برنامه ها، اهداف و روش های دارند و ایلخ. این متدا ز نظر ما هنوز بقوت خود باقیست. رفقا در نشریه خود مطرح نموده اند "همه گروهها و سازمانها هویت مشخص سیاسی، ایدئولوژیک و حتی اساسنامه ای دارند، هویت سیاسی ایدئولوژیک آنها سابقه گذشته ای دارد... و از اینجا تلویحاً خواسته اند چنین نتیجه بگیرند که دیگر نیازی به بحث حول این هویت سیاسی ایدئولوژیک نیست و میبایستی روی مسائلی که اساسنامه ای و تشکیلاتی بحث نمود، مساله ای که برخلاف مورد اول یعنی برنامه و تاکتیک، در سطح جنبش مورد کم توجهی بوده است. اینکه در جنبش چپ ایران حول مقوله برنامه و تاکتیک بحث ها و پلمیک های بیشتری نسبت به مسائلی که اساسنامه ای انجام شده است، این حقیقتی است، حقیقتی که در عین حال خود گویای اهمیت درجه اول این مقولات است. اینکه چرا به مسائلی که کمتر پرداخته شده است و امروز بیشتر بدانند پرداخته میشود، این نیز بر میگردیم که مجموعه شرایطی که جنبش چپ ایران از سر گذرانده است، بر میگردیم که مسائله مشکلاتی که هر یک از سازمانها و گروههای سیاسی در زمینه مناسبات درونی داشته اند، بر میگردیم که تحولات هر یک نسبت به دریا فت های خود از این مقولات، بر میگردیم که تغییر و تحولات در عرصه بین المللی و غیره و غیره. اما اینها نیز نه تافیه ضرورت وحدت نظر روی مسائلی که ایدئولوژیک - سیاسی است و نه بویژه از درجه اهمیت آنها. اتفاقاً در جریان همین تغییر و تحولات است که ناظر بسیاری از چرخشها هستیم و خواهیم بود. چه بسا افرادی که در عین حال که علی رغم "سابقه گذشته" خویش در بطن این تحولات دچار تزلزل و بی ثباتی شده و گاه حتی یکم دو هشتاد درجه هم چرخیده اند. رفقا از همه گروههای سیاسی که هویت ایدئولوژیک - سیاسی و حتی اساسنامه ای دارند صحبت کرده اند. همه گروههای سیاسی فعلی که در سازمانها و در کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) را در نظر بگیریم. آیا رفقا واقعاً معتقدند هم اکنون این جریان هویت ایدئولوژیک - سیاسی معینی دارد؟ و اگر دارد این هویت چیست؟ رفقا مینویسند "گرایش همچون راه کارگر جناح دفتر سیاسی که بر درک سنترا لیزم بوروکراتیک، صراحتی و وزند و آنرا جزوا اعتقاد خود میخوانند و برای اثبات درستی آن زهر وسیله ای، زسکوب و اخراج و افترا و... استفاد میکنند و حتی با آشکار شدن هر چه بیشتر مسائل حاضریه ذره ای انتقاد علنی بخود نیست، کاملاً مشخص است که بر سر درک خود از مسائلی که اساسنامه ای و مابقی آنها نیستند است. در چنان حالتی هر گونه تلاش در راستای وحدت نظر هر جریانی که با وی بر سر مسائلی که برنامه ای اتفاق نظر داشته باشد لیکن حاصلگرایش سنترا لیزم دمکراتیک باشد از ابتدا بیهوده و غیر ضروری است" [اتحاد کارگران - شماره ۶] رفقا از این طریق میخواهند روی اهمیت مسائلی که اساسنامه ای انگشت بگذارند و این درست است. اما فرض کنیم (فرض محال که محال نیست) همین "گرایش" درک خود را از سنترا لیزم دمکراتیک اصلاح کند و آنطور که رفقا نوشته اند نسبت به اخراجها و غیره از خود علناً انتقاد کند و خلاصه درک رفقا را از مسائلی که اساسنامه ای بپذیرد ولی در عوض دیکتاتور پرولتاریا را از برنامه حذف کند، بسا مارکسیسم - لنینیسم و داع کند، جمهوری دمکراتیک خلق را کنار نهد، در هم شکستن ماشین دولتی را فراموش سازد، حکومت شورائی را به طاقنسیا نسیاید و خلاصه رسماً یک خط مشی تمام عیار لیبرالی پیشه کند، در آن صورت مسائله وحدت با این "گرایش" به چه صورت در میآید؟ مگر روشن نیست که در چنان حالتی "از سوی هر جریانی که در عرصه مسائله فوق یعنی موضوعات مهم برنامه ای و تاکتیک های اساسی با آن اختلاف داشته باشد و حاصل یک خط مشی انقلابی







## سوسیالیست‌های دروغین ماهیت خود را برملا میکنند

سوسیالیست‌های بدلی رنگی پس از دیگری ماهیت واقعی خود را برملا می‌سازند. جریانات طیف توده‌ای - اکثریتی که سال‌ها به زیر پرچمی دروغین، وظیفه‌ای جز فریب طبقه کارگر و رسالتی جز منحرف‌ساختن جنبش پرولتاریائی از مسیر انقلابی نداشتند، اکنون دیگر مدتی است که حتی دست از ادعاهای ظاهری خود برداشته و آشکارا مارکسیسم - لنینیسم را تخطئه می‌کنند. پس از این جریانات، اکنون نوبت به سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر) رسیده است. سازمانی که طی تمام دوران حیاتش مظهر متناقض تصدیق لفظی مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن در عمل بوده است، و واضعاً برای فائق آمدن بر این تناقض، با کنار گذاشتن مارکسیسم - لنینیسم و نفی آن، مساعدا یافته است.

بولتن مباحثات این سازمان در چندین شماره اخیر آن نشان می‌دهد که هم اکنون دوگرایش، یکی بشکل صریح و آشکار و دیگری پوشیده و فریبکارانه، تلاش خود را بر نفی مارکسیسم - لنینیسم و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی قرار داده‌اند. البته با این واقعیت نیز یاری داده که گرایش ضعیف دیگری هم در این مباحثات دیده می‌شود که در وجه عمده نظرات خود، به دفاع از مارکسیسم - لنینیسم و انقلاب اجتماعی برخاسته است، اما عجلتاً مسئله مورد بحث در این نوشته گرایش تسلط این سازمان نشان دادن این حقیقت است که چگونه دو گرایش اصلی، برغم عبارت پردازیهای شبه مارکسیستی گرایش سائترست و تلاشی که این گرایش برای ممتد بودن نشان دادن خود از دیگری کرده است، در چارچوب یک خط مابین و احدی قرار دارند و چگونه هر دو بین گرایشات، انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را رد می‌کنند. مروری بر نوشته‌های نمایندگان اصلی این دو گرایش حقیقتاً مرا آشکار می‌سازد.

گرایشی که صریح و آشکار، ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی را نفی می‌کند در مقاله‌ای تحت عنوان "کدام راه به سوسیالیسم می‌انجامد؟" با امضاء آلیاری مباحث خود را با این توجیه تراشی تصور یک آغاز می‌کنند که "مهمترین درسی که از روند فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم میتوان آموخت و راهنمای عمل قرار داد این است که تزامناً پذیر بردن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام نکنیم." پس از آنکه "مکان پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور مردود اعلام" گردید، نویسنده می‌پرسد که حال با دیدید "آیا چشم‌اندازی برای انقلابات پی‌درپی در چندین کشور که بتواتر در حلقه محاصره سرمایه‌داری را درهم شکند" وجود دارد یا نه؟ و در پاسخ به این سؤال "چشم‌انداز" را نیز انکار می‌کند و می‌نویسد: "هم‌بدلیل عدم وقوع انقلابات پی‌درپی در چندین کشور پیشرفته سرمایه‌داری و هم بدلیل وقوع انقلابات در کشورهای که حتی به مفهوم مجرد نیز قادر به گردآوری تمام عناصر سوسیالیسم نیستند، چشم‌انداز نزدیک و محتتمل برای درگیری انقلاب جهانی سوسیالیستی وجود ندارد." علت این مسئله نیز از جانب نویسنده بصورت یک حکم، در یک جمله بیان می‌گردد. "احداً قتل پس از عبور سرمایه‌داری از بحران‌هایی که به دو جنگ جهانی منجر گردید، چنین امکانی از میان رفته است."

تا اینجا، نویسنده مقاله، برای رد انقلاب اجتماعی، و لا مسئله "امکان‌پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام" می‌کند. ثانیا - امکان بروز انقلاب در چندین کشور را پیشرفته‌ترین کشورها انکار می‌کند. ثالثاً همه این نتیجه‌گیریها بر این فرض استوار می‌سازد که خود جامعه سرمایه‌داری تحولاتی را از سر گذرانده است. هر چند که توضیحی در مورد کم و کیف این تحولات نمی‌دهد.

تقریباً در همین محدوده افرا دیگری از این گرایش نظیر آهنگر و جلال و غیره به اظهار نظر پرداخته و مقالاتی در ضرورت انقلاب اجتماعی و نفی چشم‌انداز آن منتشر ساخته‌اند. اما چکیده نظرات آنها در اساس خود همان است که آلیاری به آنها اشاره می‌کند. لذا برای شناخت نظرات این جریان، دیگر ضرورتی به وارد شدن در مباحث دیگران نیست. آلیاری تمام اعتقادات نظری

این گرایش را با صراحت بیان کرده است. اکنون مسائلی را که وی مطرح می‌کند، دقیق‌تر مورد بررسی قرار می‌دهیم. برای وارد شدن در این بحث باید از نقطه - ای آغاز کنیم که نویسنده مقاله تمام مبنای نظری خود را بر آن قرار داده و احکام خود را از آن نتیجه‌گیری کرده است. ادعای نویسنده این است که "پس از عبور سرمایه‌داری از بحران‌هایی که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مسئله انقلاب جهانی پرولتاریائی منتفی است. اینکه سرمایه‌داری چه تحولاتی را از سر گذرانده که مسئله انقلاب جهانی را منتفی ساخته، مسئله ایست که در نوشته‌های این گرایش مسکوت می‌ماند. نویسنده مقاله "کدام راه..." نه توضیحی در این مورد ارائه می‌دهد و نه اساساً وارد بحث آن می‌شود، بلکه صرفاً حکم فوق‌الذکر را در همان جمله کوتاه ارائه می‌دهد. اما هر انسان اندک‌آگاهی بغور بیتواند در درک کند که "تحولات" مورد نظر نویسنده یا پدیدار نمونه تحولاتی باشد که در آنها تضادهای تخفیف یافته و امپریالیسم و تضادهای پیش از میان رفته‌اند.

براستی از آنجائی که نویسنده، تحولات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی مورد نظرش را توضیح نمی‌دهد، بدشواری میتوان دریافت که آیا این تحولات از نوع ادعای برنشتینی است، یا از نوع ولترامپریالیسم کائوتسکی و یا انواع دیگری از نوع تحولات ادعائی اوروکومونیسیم و پیروان سوسیالیسم دمکراتیک. اما از آنجائی که نویسنده ما در می‌کند نمیتوان دریافت که وی این واقعیت را که نظام سرمایه‌داری در مرحله تکامل امپریالیستی خود قرار دارد و بعزت رشد و حدت بی‌سابقه تضادهای این مرحله، امپریالیسم آستان انقلاب سوسیالیستی است، انکار می‌کند. چرا که بر پایه این انکار است که وی میتواند حکم خود را در مورد نفی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور، و نفی ضرورت انقلاب اجتماعی پرولتاریائی بعنوان امری مبرم در مقیاس جهانی صادر کند. اما با دید گفت که نویسنده حکم خود را بر فرضیاتی مبتنی ساخته که همانند بنیادی پوشالی در برابر واقعیت موجود فرو می‌ریزد. چه کسی میتواند در برابر واقعیت‌های جهان معاصر، امپریالیسم و تضادهای پیش‌را انکار کند؟ چه کسی قادر است بر واقعیت سلطه انحصار تضادهای آن درجه‌ای که مادر آن زندگی می‌کنیم سرپوش بگذارد؟ البته مدافعیین و توجیه‌گران نظام سرمایه‌داری مجازند به ستایش از این نظام بپردازند، اما کسی نمیتواند نادیده واقعیت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم، نظام سرمایه‌داری دارای همان اصلی‌ترین خصوصیات است که در آغاز قرن داشت. در یک کلام دارای همان خصوصیات و ویژگی‌های مرحله امپریالیسم در تکامل سرمایه‌داریست.

اپورتونیست‌ها از دگرگونی نظام سرمایه‌داری و تحولات آن سخن می‌گویند، اما با نظری مختصر به واقعیت موجود میتوان آشکارا خصوصیات همان مرحله - ای را دید که مدافعیین نظام سرمایه‌داری انکارش می‌کنند.

چه کسی میتواند این حقیقت را انکار کند که امروزه در اواخر قرن بیستم همچون اوایل این قرن انحصاراً تا امپریالیستی فرما نرویان واقعی جهانند؟ مگر جز این است که هم‌اکنون تمرکز سرمایه و تولید در هر کشور پیشرفته سرمایه‌داری در مقیاس جهانی بیچنان مرحله‌ای رسیده است که چندتائی انحصار فوق‌العاده بر قدرت تمامی اقوام در تحت کنترل خود گرفته و بر سر نوشت و مقدرات میلیون‌ها انسان حاکم‌اند؟ به هر کشور سرمایه‌داری پیشرفته که می‌خواهید نظراً فکند و ببینید که در هر رشته صنعتی، بانکی، تجاری و دیگر رشته‌های خدماتی چند انحصار حاکمیت مطلق دارند. به بازرجانی نگاه کنید و ببینید که در نهایت چند صد انحصار بین المللی قدرتمند صنعتی، بانکی و تجاری بنا موسسات فراملیتی تقریباً تمام اقوام دجانی را تحت کنترل خود گرفته‌اند. صاحبان این موسسات انحصاری چه کسانی هستند؟ تعداد قلیلی افراد که صاحبان سرمایه مالی‌اند، سال‌های مدیدی است که از تولید به طور کلی جدا شده و بعنوان یک قشر نزول‌خوار واقعی از قبل سرمایه‌مالی سود-

اکنون نیز مبارزه میان امپریالیسم آمریکا، ژاپن و بازاریا مشترک برای تجدید تقسیم بازاریا شدت میگیرد و تضادهای قطبهای امپریالیستی تشدید میشود. آیا دگرگونی و تحولات داعی اپورتونیستها همین است؟

واقعیت این است که تمام فاکتورهای موجودگواهی است بر این حقیقت که عصر انحصار و سرمایه ممالی نضج یافته ترین مرحله در تکامل سرمایه داری، گنبدگی و تضادهای آنست. این عصریست که سرمایه داری در آستانه سقوط قرار گرفته است و انحصار مرحله انتقال به سوسیالیسم است.

همه شواهد موجود بیا نگرایی و واقعیت اندک در این دوران، برخلاف ادعای اپورتونیستها، تضادهای نظام سرمایه داری بنهائیت حدت خود رسیده، همه شرایط عینی لازم برای انقلاب اجتماعی در مقیاس جهانی فراهم گشته است و عصر انقلابات اجتماعی آغاز گشته است.

اما نویسنده مقاله "کدام راه...؟" صرفاً با این حکم که "پس از عبور سرمایه داری از بحرانهای که به دو جنگ جهانی منجر گردید" مکان و چشم - انداز انقلاب جهانی از میان رفته است، همه واقعیتهای جهانی کنونی را نادیده میگیرد و حکم بر نفی انقلاب اجتماعی میدهد. البته واقعیت سرسخت تر از آن هستند که بسادگی بتوان آنها را انکار نمود. از این رووی در ادامه نوشته خود

در پاسخ به این سوال که "آیا نظام سرمایه داری پاسخگوی نیازهای تکامل جامعه بشری در حال حاضر هست یا نه؟" می نویسد: "با اعتقاد من سرمایه داری جهانی در حال حاضر نظام گنبدیده ایست که نه تنها پاسخگوی نیازهای کنونی

تکامل جامعه بشری نیست بلکه مانع شکوفایی ظرفیتهای است که بر پایه پیشرفتهای علمی - تکنیکی ایجاد شده و میتواند بسیاری از معضلات کنونی را حل کرد." این جناب فرامیست نوپا، آنقدر گنج و ناشی است که نمی فهمد،

ادعان به گنبدگی یک نظام، ادعان به تضادهای لاینحل این نظام و تشدید آنهاست که خود چشم انداز انقلاب اجتماعی را می کشاید. با این همه وی در آن واحد هم نظام سرمایه داری را "نظام گنبدیده" ای میداند که "پاسخگوی نیازهای کنونی تکامل جامعه بشری نیست".

"و اصولاً مانع شکوفایی است و هم اینکه تخفیف تضادهای فقدان چشم انداز انقلاب را از آن نتیجه گیری میکند. حل این تناقض را بر عهده خود نویسنده می گذاریم و به نتایج دیگری از این مرحله از تکامل سرمایه داری در ارتباط با چگونگی وقوع انقلابات می پردازیم.

واقعیتی که هم اکنون ما با آن روبرو هستیم اینست که در مرحله سلطه انحصار، تمام کشورهای جهان در یک بازاریا سرمایه داری، در یک سیستم واحد اقتصاد جهانی ادغام شده اند و در رابطه ای رگانیک با یکدیگر قرار گرفته اند. بدین ترتیب تمام تضادهای مجزا از یکدیگر، در مرحله امپریالیسم به حلقه های زنجیره یک سیستم واحد اقتصاد جهانی تبدیل شده اند. تحت چنین شرایطی دیگر نمی توان به مسئله رشد و رسیدگی شرایط عینی برای انقلاب

اجتماعی از زاویه رشد شرایط در این بازاریا کشور مجزا نگریست. این شرایط در کلیت نظام فراهم است. اما همانگونه که تجربه یک قرن گذشته نشان داده است بعلاوتنا موزونی تکامل اقتصاد و سیاسی، انقلاب نمیتواند همزمان در تمام کشورها بوقوع پیوندد بلکه ابتدا در یک یا چند کشوری که تناقضات سیستم در آنها بیشتر است و بعبارت دیگر ضعیف ترین و سست ترین حلقه یا حلقه های این زنجیره محسوب میشوند بوقوع می پیوندد. بر همین اساس

لنین نتیجه گرفت: "ناموزونی تکامل اقتصاد و سیاسی قانون بی چون و چرای سرمایه داریست. از اینجا نتیجه میشود که پیروزی سوسیالیسم ابتدا در معدودی از کشورها و حتی در یک کشور جداگانه سرمایه داری ممکن است. پرولتاریای پیروزمندان کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و فراهم نمودن

موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود، در مقابل بقیه جهان سرمایه داری بپاخاسته، طبقات مستمکش کشورهای دیگر را بسوی خود جلب مینماید. در این کشورها بر ضد سرمایه داران قیام برپا میکنند و در صورت لزوم حتی بر ضد طبقات

سراسر قرن بیستم در نتیجه سلطه انحصار و نیا زبیرم اشرافیت ممالی به صدور سرمایه و کسب بازاریاها ی جدید مردم جهان مکرر شاهدیم از راهی حاد میان انحصارات و قدرتها ی امپریالیستی برای سلطه اقتصاد و سیاسی بر جهان بوده اند. برغم اینکه تحت شرایط معینی از توازن قوا، بویژه در نیمه دوم قرن بیستم این مبارزات در اشکال پیچیده تری صورت گرفته و جهان با جنگ جهانی دیگری روبرو نبود، اما بعلاوت عملکرد قانون رشدنا موزون اقتصاد و سیاسی، مسئله تجدید تقسیم بازاریا میان انحصارات امپریالیستی مطرح بوده است و حتی جنگهای منطقه ای بر سر این بازاریا رخ داده است.

های هنگفتی بجیب می زند و به زندگی انگل و خود دامه میدهند. کسانیکه سرخوردن زیر بیرف کرده اند و از تحولات نظام سرمایه داری سخن میگویند، پاسخ دهند که اینها چه کسانی هستند که تنها طی سال گذشته حدود نیم تریلیون دلار بعنوان سود بهره بجیب زده اند؟ آیا موجودیت کنونی انحصارات، نقض سرمایه ممالی و اشرافیت ممالی در اقصا دجهانی، به تنهائی نشان دادن ابطال ادعاهای توجیه گران نظام سرمایه داری از جمله نویسنده مقاله "کدام راه...؟" که از تحولات سرمایه داری سخن میگوید کافی نیست؟ آیا همین

واقعیت بیانگر اوج گنبدگی و فساد سرمایه داری وحدت تضادهای آن نیست؟ به مسئله صدور سرمایه بعنوان یکی دیگر از صفات مشخصه سرمایه داری پیوسته و گنبدیده مرحله انحصاری نگاه کنید و ببینید که حجم سرمایه گذاریهایی مستقیم خارجی قدرتها ی امپریالیست چنان ابعاد بیخود گرفته که به مرز

۱/۵ تریلیون دلار رسیده است. به مسئله صدور سرمایه استقرار و ابعاد غارت و جپاول مردم کشورهای فقیر و تحت ستم نگاه کنید. ببینید که چه سودها و بهره های کلانی عاید اید اشرافیت ممالی جهان و دولت های امپریالیست میگردد.

آیا اینهمه فاکتور دیگری برای بی اعتباری نظری اپورتونیستها نیست؟ قطعاً کسی که چشمانش را بر روی واقعیت نبسته باشد، به این حقیقت ادعان خواهد کرد که برخلاف ادعای توجیه گران نظام سرمایه داری آنچه که ما هم اکنون با آن روبرو هستیم سلطه انحصار، سرمایه ممالی و لیگاری ممالی است.

این دورانی است که اجتماعی شدن تولید به درجه تکامل خود رسیده، بورژوازی تماماً به یک طبقه از انحصار و تضادهای نظام سرمایه داری من حیثا لمجموع تشدید شده اند. در این دوران تسلط انحصار بر رشد استثماری رگران افزوده شده است. در این دوران، فشار به عموم توده های

زحمتکش مردم افزایش یافته است و در همین دوران است که در نتیجه بحرانهای همه جانبه نظام سرمایه داری میلیونها کارگری بیکار شده و هم اکنون ابعاد آن بمرز ۴۰ میلیون در پیشرفته ترین کشورهای رسیده است. اپورتونیستها از

تحولات سخن میگویند، اما در سراسر این قرن با گذشت هر سال شکاف میان طبقات دارا و وندار، فقر و ثروت بیشتر شده است. حتی کسی که نظریه مطبوعات رسمی بورژوازی بیندازد، میتواند آمار و فاکتورهای تکامل دهنده ای در مورد این

شکاف ببیند. مسئله صرفاً به این خلاصه نمیشود که هر سال سهم ثروتمندان از درآمد ملی نسبت به کارگران و زحمتکشان بیشتر میشود، بلکه طی سه دهه گذشته وضعیت توده های مردم در برخی از کشورهای حتی بسیار پیشرفته سرمایه داری بطور مطلق وخیم تر شده است. همه این واقعیت نمیتواند چیز دیگری جز تشدید تضادهای تشدید تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی منجر گردد.

دوران انحصار و سلطه سرمایه ممالی، تقسیم جهان به یک مشت کشور - های ثروتمند و انبوهی از کشورهای فقیر و تحت ستم را در پی داشته است. تضاد میان دو بخش پیشرفته و عقب مانده جهان سرمایه داری، تضاد میان امپریالیسم و توده های مردم کشورهای تحت سلطه و وابسته، روز بروز تشدید شده است. جز این هم نمیتواند باشد، وقتیکه توده های کشورهای عقب مانده در فقر و گرسنگی بی حد و حصری بسر میبرند، اما امپریالیستها و شرکای داخلی آنها

سالها نه میلیاردها دلار حاصل دسترنج این توده های زحمتکش را به جیب میزنند. آیا تحولات داعی اپورتونیستها همین است؟

در سراسر قرن بیستم در نتیجه سلطه انحصار و نیا زبیرم اشرافیت ممالی به صدور سرمایه و کسب بازاریاها ی جدید مردم جهان مکرر شاهدیم از راهی حاد میان انحصارات و قدرتها ی امپریالیستی برای سلطه اقتصاد و سیاسی بر جهان بوده اند. برغم اینکه تحت شرایط معینی از توازن قوا، بویژه در نیمه

دوم قرن بیستم این مبارزات در اشکال پیچیده تری صورت گرفته و جهان با جنگ جهانی دیگری روبرو نبود، اما بعلاوت عملکرد قانون رشدنا موزون اقتصاد و سیاسی، مسئله تجدید تقسیم بازاریا میان انحصارات امپریالیستی مطرح بوده است و حتی جنگهای منطقه ای بر سر این بازاریا رخ داده است.

استثما رکننده و دولتهای آنان با نیروی نظامی دستباز میزنند. (درباره شعرا و کشورهای متحد اروپا - لنین)

بحسب همین قانون تکامل ما موزون است که در گذشته انقلاب همزمان در تمام کشورها بلکه در یک و سپس چند کشور وقوع پیوست. علیرغم اینکه پیروان را در این مرحله متحمل شکست شد، تغییری در این قانونمندی داده نشده است و در آینده نیز مستقل از اینکه کسی به این قانونمندی وارد شده باشد یا نشدند باقی ماند، با زهم انقلاب بر طبق این قانونمندی صورت خواهد گرفت. لذا برخلاف نصایح سفیها نه اپورتونیستها، که پیروان را از کسب قدرت منع میکنند و "ترا مکن پذیر بودن انقلاب سوسیالیستی در یک کشور را مردود اعلام" میکنند، در هر کجا که ضعیفترین حلقه است پیروان را با یسد بورژوازی را سرنگون کند، قدرت سیاسی را چنگ آورد و انقلاب اقتصادی را آغاز نماید. این مسئله فقط منتج از نظریات لنین نیست که میگوید: "پیروان را با پیروان این کشور پس از سلب مالکیت از سرمایه داران و فراهم نمودن موجبات تولید سوسیالیستی در کشور خود... بیاری پیروان را" یا کشورهای دیگر و تلاش برای برپائی انقلاب در بقیه کشورهای جهان بر می خیزد، بلکه منطبق با نظرات مارکس و انگلس در تحلیل و ارزیابی از دست آوردها و اشتباهات کمون پارسی نیز هست.

نظر مارکس بویژه در "جنگ داخلی در فرانسه" نشان میدهد که برغم اینکه او هنوز با مرحله امیرالسم در تکامل سرمایه داری روبرو نبود، درقبال مسئله کمون از این ایده دفاع کرده که پیروان را پس از کسب قدرت سیاسی میبایستی انقلاب اقتصادی خود را برای تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه آغاز کنند. مارکس علیرغم اینکه شرایط را برای پیروان را پارسی نامساعت می دید، به پیروان را اندرز نمی داد که دست از انقلاب سوسیالیستی بردارند و قدرت را به بورژوازی بسپارند بلکه بالعکس انتقادات او به کمون بیشتر معطوف به این مسئله بود که کمون در انقلاب اقتصادی بداند گونه که شایسته بود، با سرعت و قاطعیت عمل نکرد. عین همین جمع بندی را انگلس در ۱۸۸۳ در نامه ای به فان پانتن ارا که میدهد میگوید: "طبقه پیروان میتوانند قدرت بدست آورده جدید خود را اعمال کند. دشمنان سرمایه دار خود را سر جای شان بنشانند و آن انقلاب اقتصادی جامعه را که بدون آن کل پیروزی به شکست و قتل عام طبقه کارگر خواهد انجامید نماند آنچه که پس از کمون رخ داد دیمرحله اجرا در آورد. هر چند که از دیدگاه بنیانگذاران سوسیالیسم علمی آقازنه تجدید سازماندهی سوسیالیستی جامعه هنوز معنای پیروزی قطعی سوسیالیسم نیست و این پیروزی قطعی مشروط به پیروزی پیروان را در مقیاس جهانی است، اما آغاز انقلاب اقتصادی امری ضروری و حیاتی برای حفظ قدرت پیروان را می باشد و دست آوردهای این طبقه محسوب میگردد.

اما اپورتونیستها می که هنوز به مارکس و انگلس هم استناد میکنند، تمام این آموزشها را نادیده میگیرند و چنین موعظه میکنند که پیروان را با پیدا ساسا مسئله انقلاب سوسیالیستی را کنار بگذارند و انتظار روز موعودی بنشینند که همه پیروان را جهان همزمان دست به انقلاب بزنند. این ادعا چیزی نیست مگر یک موعظه اپورتونیستی برای دور کردن پیروان را از انقلاب پیروان را می باشد. یا لعکس برخلاف آنچه که اپورتونیستها موعظه میکنند، پیروان را با پیدا ساسا تجربیات یک قرن اخیر، ضرورت هر چه بیشتر برپائی انقلاب پیروان را می باشد را بیاموزد. با پیدا بین حقیقت هر چه بیشتر درک شود که بنا به قانون تکامل موزون اقتصادی و سیاسی انقلاب ابتدا در چندین کشور وقوع می پیوندد و طبیعا وقوع انقلاب در یک کشور بویژه هنگامی که در کشوری بوقوع می پیوندد که از حیث پیشرفت سرمایه داری در سطح پائین تری قرار دارد، ابتکار آن تئوینی را برای فائق آمدن بر مشکلات می طلبد. از فرورپاشی اردوگاه نمیتوان به نفعی ضرورتا انقلاب اجتماعی و نفی و لایوشانی تضادهای سرمایه داری رسید، بلکه با بیدری یا فتن را هها و روشهایی بود که از اشتباهات و انحرفات گذشته اجتناب شود.

اما نویسنده مقاله "کدام راه... تنها در حدموا زین کلی به نفعی

انقلاب اجتماعی نمی پردازد بلکه در مسائل مشخص ترا انقلاب اجتماعی پیروان را می، با نفعی ضرورتا عمال فخر برای سرنگونی بورژوازی، نفعی دیکتاتوری پیروان را و درهم شکستن ماشین دولتی بورژوازی، و نقصدیس پارلمانتاریسم بورژوازی به نفعی این انقلاب می پردازد. بر سر همین مسائل مشخص است که نقاط مشترک این گرایش با گرایش دیگری از این زمان که ظاهرا مرحله امیرالسم در تکامل سرمایه داری و ضرورتا انقلاب را بصراحت رد نمی کند، آشکار میگردد. نخستین مسئله، رد انقلاب فخری برای سرنگونی بورژوازی بعنوان قاعده عمومی انقلابات پیروان را از سوی این هر دو گرایش است. هر کس که اندکی با مارکسیسم - لنینیسم آشنا می باشد با شد، بخوبی میداند که مارکس، انگلس و لنین همواره بر این مسئله تاکید داشتند که طبقه کارگر برای اینکه بورژوازی را سرنگون کند و قدرت سیاسی را چنگ آورد، ناگزیر است به قهر انقلابی متوسل گردد.

مارکس در "فقر فلسفه" بر این واقعیت تاکید دارد که تأیید از اقلیتان طبقات و آنتاگونیسم های طبقاتی، تحولات اجتماعی، بصورتیکه انقلاب سیاسی صورت خواهد گرفت و "در آستانه هر تجدید سازماندهی کلی جامعه، آخرین کلام علم الاجتماع همواره چنین خواهد بود. مبارزه یا مرگ، مبارزه خونین یا نابودی."

درمانیفست حزب کمونیست نیز مارکس و انگلس بحث خود را در مورد مبارزه طبقاتی در جامعه سرمایه داری تا نقطه ای دنیا را میکنند که "انقلابی آشکار در میگیرد و پیروان را با برانداختن بورژوازی از طریق زور، حاکمیت خویش را پی می افکند. "و به صراحت اعلام میدارد که وصول به اهداف کمونیستی "تنها از طریق واژگون ساختن همه نظام اجتماعی موجود، از راه جبر" میسر است. انگلس بصراحتا طرف نشان میساخت که "انقلاب عملی است که در آن بخشی از اهالی بوسیله تفنگ، سرنیزه، توپ یعنی با وسایل فوق العاده یا تئوریته ارا ده خود را بر بخش دیگر تحمیل مینماید. (درباره تئوریته انگلس) و تا و پسین سالهای عمر خود این ایده وفا دار بود که "پیروان را بسودن انقلاب فخری نمیتوانند قدرت سیاسی را بعنوان تنها در بجه ای که بسوی جامعه جدید گشوده میشود، قرضه کند. (نامه به جرسون تریبر - ۱۸ دسامبر ۱۸۸۹) به نمونه های بس متعددی دیگری از آثار مارکس و انگلس میتوان اشاره کرد که انقلاب فخری را قاعده عمومی انقلابات پیروان را میدانستند و بر آن تاکید داشتند. تجربه وقوع انقلابات پیروان را نیز مکررا بین حقیقت را اثبات نمود. است که سرنگونی بورژوازی جزا از طریق انقلاب فخری میسر نیست. علت این مسئله کار ملا روشن است. طبقه سرمایه دار با طرح حفظ منافع طبقاتی خود حاضر نیست قدرت را به طبقه کارگر واگذارد. بورژوازی برای اینکه بتواند موقعیت اقتصادی و سیاسی خویش را حفظ کند، به یک دستگا دولتی مجهز متکی است و از طریق آن طبقه تحت ستم را در انقیاد نگاه میدارد. بورژوازی به پیروان را با اجازه نمی دهد از چارچوب نظم موجود فراتر رود و هر گاه مطالبات پیروان را از نظم موجود سرمایه داری فراتر رفته است با توسل به ابزارها سرکوب مادی بمقابل با آن برخاسته است. همه این حقایق نشان میدهد که پیروان را برای سرنگون ساختن بورژوازی و کسب قدرت سیاسی لاجرم با یسد بورژوازی را با قهر و جبر سرنگون سازند و مقتضای آن را در هم شکنند. این مسئله یک قاعده عمومی است. اما مارکس و انگلس در دوران خود به استثنائاتی به این قاعده عمومی اشاره کرده اند مثلاً آنها اشاره داشتند که در انگلیس و آمریکا گذار مسالمت آمیز امکان پذیر است. علت این استثناء چه بود؟ علت آن همان گونه که لنین بعدا طرف نشان ساخت این بود که در آن ایام در بین دو کشور دستگا بوروکراتیک و نظامی وسیع جدا از هم وجود نداشت. از اینرو مارکس و انگلس کسب مسالمت آمیز قدرت را در بین دو کشور محتمل میدانستند. اما روشن است که پس از ورود سرمایه داری بمرحله امیرالسم و تکامل همه جا، دستگا نظامی و بوروکراتیک بدون استثناء در تمام دولتهای بورژوازی، استثنائاتی را که مارکس و انگلس قائل بودند، دیگر موضوعیت خود را دست داده است و در بین دو کشور نیز انقلاب فخری خواهد بود. با این هم

" در کشورهائی که نهادها می دمکراتیک آنچنان جا افتاده و پایداری دارند هستند که طبقه حاکم به آسانی نمی تواند "قوا عدلی" را بهم بزند کارگران و زحمتکشان نمیتوانند دستیار بی به یکا کثرت نیرومند درانتخابات تاراج دگر - گونی های ساختاری سیاسی و اجتماعی را هموار سازند. "وی مدعی است که "در بسیاری از کشورهای متروپول سرمایه داری در دوره بعد از جنگ جهانی دوم عمدتاً در نتیجه تحولات اقتصادی - اجتماعی نهادها می دمکراسی آنچنان نیرومند شده اند که طبقه حاکم به آسانی نمیتواند اصطلاح "قوا عدلی" را بهم بزند. در چنین کشورهائی انقلاب سوسیالیستی میتواند به شکل کمابیش مسالمت آمیز صورت بگیرد و اجرا می تواند گفت که چنین چیزی در این کشورها نه فقط ممکن بلکه محتمل است. "

چه تفاوتی میان نتیجه گیری مهران و آلیا ری از یک سو و این هر دو با برنشتین و کائوتسکی بر سر نفی ضرورت انقلاب قهری برای سرنگونی بورژوازی وجود دارد؟ مطلقاً هیچ بحث برنشتین و کائوتسکی هم این نبود که انقلاب قهری بهیچوجه و تحت هیچ شرایطی لازم نیست بلکه بحث آنها هم این بود که برای "کشورهای متروپول سرمایه داری" ضروری نیست. تنها تفاوت که پیش از این اشاره کردیم، شیوه های ری کارانه امثال کائوتسکی و شاکرداد و مهران است که در مورد ماهیت طبقاتی دولت هم ظاهراً قلمفرسائی میکنند. اما چگونه میتوان به این حقیقت باور داشت که جمهوری دمکراتیک پارلمانی شکلی از دولت بورژوازی و ابزارستم و سرکوب این طبقه برای درانقلاب دنگهداشتن پرولتاریاست، چگونه میتوان باور داشت که دستگاه نظامی و بوروکراتیک در جمهوری دمکراتیک پارلمانی به نهایت تکامل خود رسیده اما پرولتاریا نمیتواند از طریق انتخابات و کسب اکثریت آرا، عیشگلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند؟ البته کائوتسکی حرفش را صریحتر می زند و نوشته خود "دیکتاتوری پرولتاریا" میگوید امروزه دستگاه نظامی دیگر مثل گذشته از مردم جدا نیست. اما جناب مهران در این مورد سکوت میکند. بهر رو خود این واقعیت که مهران ضرورت انقلاب قهری را برای سرنگونی بورژوازی در "کشورهای متروپول" نفی میکند، نشان میدهد که بحث های او در مورد مضمون و ماهیت طبقاتی دولت صرفاً وسیله ایست برای رد کردن وانکار ماهیت طبقاتی دولت در عمل. مگر ممکن است کسی معتقد باشد که دولت راگان حکمفرمای وسیاست، ابزارستم و سرکوب طبقاتی برای حراست از منافع طبقاتی است و در عین حال به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک دستگاه دولتی در عصر امپریالیسم معتقد باشد، و با اینهمه ادعا کند که در کشورها می امپریالیست، پرولتاریا میتواند ندبشکلی مسالمت آمیز و با کسب اکثریت آرا، عدلی پارلمانی بورژوازی را از اریکه قدرت بزرگ بشکند؟ مطلقاً خیر! در اینجا نشان داده میشود که مهران برغم مخالفت ظاهریش با گرایش دیگر بر سر امپریالیسم و تضادهای آن، در عمل با آن گرایش هم - عقیده است و امپریالیسم را با حداکثر "صلحدوستی" و "آزادیخواهی" مترادف میدانند.

اگر امپریالیسم با انحصار مشخص میشود، در روبروی سیاسی این انحصار طبیعتاً با دیگر ایش به قهر و ارتجاع سیاسی نشان دهد. اما از نظر مهران که عوام فریبانه ادعا میکند به لنین هم معتقد است، امپریالیسم با گرایش به تقویت دمکراسی و آزادیخواهی و تمکین به خواسته های توده ها مشخص میگردد. همین امپریالیسمی که امروزه در هر گام برای محدود کردن حتی دمکراسی بورژوازی، برای بیرون کشیدن دست آوردهای طبقه کارگران دست این طبقه تلاش میکند، همین امپریالیسمی که ملت های کشورهای تحت سلطه و وابسته را به بند میکشد و سرکوب میکند. همین امپریالیسمی که بخاطر منافع طبقاتی اش جنگهای ارتجاعی را می فروزد و چندی پیش بغل گوش همین جناب مهران هزاران انسان را در یک جنگ کثیف قتل عام کرد.

همین امپریالیسم است که از دیدگاه مهران آنقدر دمکرات و آزادیخواه است که "قوا عدلی" را بهم نخواهد زد و به پرولتاریا اجازه خواهد داد که با دستیار بی به یکا کثرت نیرومند "درست مثل اکثریت باثبات و نیرومند نوع برنشتینی، کائوتسکیستی و خروشچیفی قدرت سیاسی را قبضه کنند. این

نمیتواند انکار کرد که با زهم در آینده ممکن است استثنائاً شرایطی پیش آید که پرولتاریای یک کشور قدرت را مسالمت آمیز قبضه کند. مثلاً وقتی که یک کشور کوچک در محاصره چندین دولت سوسیالیستی بزرگ قرار گرفته باشد و غیره. اما بهر حال آنچه که مسلم است، بویژه در عصر امپریالیسم که دستگاه دولتی بورژوازی به حداکثر تکامل نظامی - بوروکراتیک خود رسیده و خصلت ارتجاعی بورژوازی به نهایت خود رسیده است قبضه قدرت سیاسی جز از طریق انقلاب قهری ممکن نیست. اما امپریالیستها که تمام تلاششان معطوف به دور کردن ذهن طبقه کارگران از کسب قدرت سیاسی است، همواره یکی از اجزای نظری آنها این بوده است که انقلاب قهری را انکار کنند و به موعظه گذار مسالمت - آمیز به سوسیالیسم از طریق کسب آرا، عدلی پارلمانی بپردازند. همه میدانند که برنشتین معروف سرسختانه مدافع این ایده روبریونیستی بوده که با کسب قهر آمیز قدرت سیاسی را کنار گذاشت و کسب مسالمت آمیز قدرت از طریق پارلمانی را در دستور کار قرار داد. او مدعی بود که فقط نظامی استبداد را میبایست قهر سرنگون ساخت، اما با وجود دمکراسی پارلمانی و حقوق عمومی توسل به انقلاب قهری لازم نیست. پرولتاریا نمیتواند از طریق کسب اکثریت آرا، عدلی پارلمانی حکومت را بچنگ آورد. کائوتسکی هم هنگامی که به ارتداد دگر اندیشین همین استدلال برنشتین را تکرار کرد و انقلاب قهری را فقط برای سرنگونی رژیم های استبدادی لازم دانست و به نفی انقلاب قهری در شرایط دمکراسی پارلمانی پرداخت. البته با دیدن نشان ساخت که شکل کائوتسکیستی نفی انقلاب قهری خیلی ظریف و پیچیده است، در ظاهر امر آشتی ناپذیری تضادهای طبقاتی و اینکه دولت راگان سیاست طبقاتی است، نفی نمیکرد، معهداً در واقعیت امر بارزاً انقلاب قهری نفی میکردند. این دیدگاه همان گرایش سائریست را که کارگران "مهران" نمایندگی آن را برعهده دارند و ما بعداً خواهیم دید که کلمه به کلمه همان استدلال کائوتسکی را تکرار میکنند.

بهر رولنین در نقادان نظر کائوتسکی می نویسد: "از سوی دیگر تحریف "کائوتسکیستی" ما را کسبیم است که بر ما تب ظریف تر انجام میگیرد. از لحاظ تئوری نه این موضوع که دولت راگان حکمفرمای طبقاتی است و نه اینکه تضادهای طبقاتی آشتی ناپذیرند نفی نمیکرد و دولتی یک چیز در نظر گرفته نمیشود و روی آن سایه افکنده میشود و آن اینکه اگر دولت محصول آشتی ناپذیری طبقاتی است. اگر دولت نیروئی است که ما فوق جا مع قرار دارد و "با جا مع بیش از پیش بیگانه میشود" پس روشن است که رهائی طبقه ستمدیده نه فقط بدون انقلاب قهری بلکه بدون احیاء آن دستگاه قدرت دولتی نیز که طبقه حکمفرما بوجود آورده و این "بیگانه شدن" با جا مع در آن مجسم گشته محال است. " (دولت و انقلاب - لنین)

روبریونیستهای دوران بعدی از جمله خروشچیفیستها و حزب با اصطلاح کمونیست، اروپائی، اوروکمونیستها و غیره نیز همواره تلاش کرده اند تا انقلاب قهری را بعنوان یک قاعده عام انکار کنند.

حال نوبت به "نوآوران" و "نواندیشان" مرحله جدید از جمله راه - کارگرها رسیده است که نفی قدرت سیاسی توسط طبقه کارگران را همین جا آغاز میکنند.

نویسنده مقاله "کدام راه...؟"، آلیا ری می نویسد:

"با توجه به جا افتادگی سنتهای دمکراتیک در کشورهای متروپول و با توجه به پیشروی نسبتاً غیر قابل بازگشت کارگران و زحمتکشان در حوزه مشیت دمکراسی بنظر میرسد که جنبش انقلابی در کشورهای متروپول علیرغم درگیریهای حا دو قهر آمیز - اینجا و آنجا و گاه و بیگاه - عمدتاً بشکل مسالمت آمیز پیشروی خویش در جهت درهم شکستن اقتدار سرمایه دارانه خواهد داد. "

و نمایند گرایش دیگر یعنی مهران که ظاهراً میخواهد چنین وانمود کند که با این گرایش مرز بندی دارد و حتی چند صفحه از نوشته خود را به توضیح ماهیت طبقاتی دولت اختصاص داده است، عین همین استدلال را تکرار میکند. او در مقاله ای تحت عنوان "چه نوع سوسیالیسم میخواهیم" می نویسد:

ادعاها چیزی نیست مگر دفاع شرمگینانه از بورژوازی امپریالیستی.  
بقول لنین "صفت مشخصه امپریالیسم یعنی سرمایه داری انحصاری که فقط در قرن ۲۰ به نضج نهائی خود رسید، بنا بر خواص اساسی اقتصادی خود، حداقل صلحدوستی و آزا دیخواهی وحدا کثرتکامل همه جانبه دستگاه نظامی است." توجه نکردن یا بین نکته هنگام بحث درباره اینکه تحول صلح آمیز یا قهری تا چه اندازه تئوریک و محتمل است، معنایش سقوط تا مرحله متعارفی - ترین چاکران بورژوازیست."

طبیعتا وقتیکه مسئله بر سر کسب مسالمت آمیز قدرت سیاسی از طریق پارلمان باشد، مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی نیز زیر علامت سوال می رود و تصرف ما بین ما شین در دستور کار قرار میگیرد. یعنی این حقیقت که "طبقه کارگر نمی تواند بطور ساده ما شین دولتی حاضر و آماده را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش بکار اندازد." بلکه باید آن را درهم شکند، نفی میگردد.

آلیاری، بر سر این مسئله نیز صریح و روشن حرفهاش را میزند و میگوید نه فقط در "جوامع عقب مانده" اساسا خود جوامع ظرفیت حذف بوروکراسی را ندارد، "جوامع عقب مانده حتی بطور بالقوه نیز ظرفیت فرا تر رفتن از دولت بورژوازی را ندارد" و "سخنی از درهم شکستن آن نمیتواند در میان باشد." بلکه "در جوامع پیشرفته" نیز این امر ناممکن است. و میگوید: "بدین ترتیب درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی یعنی اولین شرط گذار به سوسیالیسم در دوره کنونی در یک کشور منفردها ممکن است. ما هنوز در دوران تدارک مقدمات عملی ساختن این امر قرار داریم و تا آنجا که به ما (جوامع عقب مانده) مربوط است در دوران پی ریزی جمهوری دمکراتیک بورژوازی سرمایه بریم." "این جناب و دیگر همفکران و به همین حد نیز اکتفا نمی کنند و حکم توقفات ریخ و مبارزه طبقاتی را صادر نمی نمایند. آلیاری "تداوم انقلاب سوسیالیستی" را در روسیه "پس از آشکار شدن توقفات انقلاب جهانی یک اشتباه فاجعه بار" معرفی می کند و چنین امری فرمایند که "لنین برای تصحیح کامل حرکت می باید تز دیکتاتوری پرولتاریا در یک کشور را نیز نقد کرده و عقب نشینی به یک جمهوری دمکراتیک را سازمان میداد." مطابق این نظر نه فقط "مارکسیست" ها یعنی انواع آلیاری با ایده گام یا بورژوازی پرولتاریا را از کسب قدرت و تجدید سازمان دهی سوسیالیستی جوامع در یک یا چند کشور منع کنند تا جایی که فاجعه بار "از بگیرند بلکه اگر پرولتاریا قصد درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را داشته همگام با بورژوازی بمقابله با پرولتاریا برخیزند، از دیدگاه این جناب مثلا "مارکسیستهای واقعی" می بایستی هنگامی که پرولتاریا یا ریس یا پرولتاریا روسیه به درهم شکستن ما شین دولتی پرداختند، همچون بورژوازی علیه پرولتاریا بجنگند و از پرولتاریا دفاع کنند. بر مبنای همین نظریه "سوسیالیستهای" نوع آلیاری از هم اکنون اعلام میکنند که چنانچه در انقلاب آتی ایران پرولتاریا وتوده های زحمتکش بپا خاستند تا ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکنند و از طریق شوراها با اعمال کمیت بپردازند، آنها دوش بدوش بورژوازی علیه پرولتاریا خواهند جنگید تا از یک "اشتباه فاجعه بار" دیگر جلوگیری کنند. بنا بر این می بینیم که آلیاری حرف آخرش را نیز میزند. از این جناب و دیگر شرکای او لااقل باید از این بت ممنون بود که صریح سخن میگویند. ما گرایش دیگر که بر اساسی مظهر موجودیت سانتیستی راه کارگراست، هر چند با گرایش نخست هم عقیده است، اما از صراحت آن برخوردار نیست. مهران در طرها مروری بر صراحت آلیاری و شرکاء مسئله درهم شکستن ما شین دولتی را نفی نمی کند، معینا همان را انقلاب قهری و ادعای اینکه پرولتاریا در "کشور" های متروپول "میتواند کسب اکثریت آرا" در پارلمان قدرت را بدست آورد نشان میدهد که مسئله نه بر سر درهم شکستن ما شین دولتی بلکه تصرف آنست. اگر در کشورهای امپریالیست مسئله بگونه ایست که طبقه کارگر میتواند از طریق جمهوری دمکراتیک پارلمانی بشکلی مسالمت آمیز قدرت را قبضه کند، این ما شین نه فقط سدی بر سر راه دستیابی طبقه کارگر به حاکمیت نیست بلکه بی

در سر آن را تسهیل میکند. وقتیکه چنین باشد، طبیعتا همانگونه که کائوتسکی معتقد بود مسئله جدائی ارتش و بوروکراسی از مردم مطرح نیست. اینجا نقطه ای است که تصرف ما شین دولتی در دستور کار قرار میگیرد. از این گذشته ممکن است که کسی ادعا کند، پرولتاریا پس از آنکه بشکلی مسالمت آمیز از طریق پارلمان "قدرت" را بدست گرفت، ما شین دولتی بورژوازی را درهم خواهد شکست. در اینجا نیز باید گفت که طبقه کارگر در چنین حالتی فاقد قدرتی است که بتواند ما شین دولتی را درهم شکند. ارتش و بوروکراسی را با تصویب نامه های پارلمانی نمیتوان درهم شکست. انحلال ما شین دولتی وحسب در کردن آن مستلزم اعمال حاکمیت مستقیم توده های مسلح است. این یک ادعای عوام فریبانه است که کسی معتقد باشد پرولتاریا پس از کسب اکثریت آراء در پارلمان میتواند بشکلی مسالمت آمیز ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکند. این درهم شکستن مستلزم اعمال قهر پرولتاریا و ایجاد ارگانهای غیر پارلمانی است. لنین در پاسخ به امثال کائوتسکی ویاوه سرائی های اومی گفت:

"آموزش ما رگس وانگلس درباره ناگزیری انقلاب قهری مربوط بدولت بورژوازی است. این دولت نمی تواند از طریق "زوال" جای خود را بدولت پرولتاریا (دیکتاتوری پرولتاریا) بدهد و این عمل طبق قاعده عمومی فقط از طریق انقلاب قهری میتواند انجام پذیرد." بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری محال است. "مهران سالها پس از آنکه - تسکی و بهنگامیکه تمام تجربیات جنبش کارگری بطلان نظرات او را اثبات کرده است، ادعا میکنند که بدون انقلاب قهری تعویض دولت بورژوازی با دولت پرولتری، ممکن است. در اینجا نشان داده میشود که جوهر دیدگاه آلیاری و مهران یکی است و هر دو مسئله درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی را رد میکنند. از همین روست که مهران در نوشته خود آسمان و زمین را بهم می بافتد مسئله اصلی یعنی درهم شکستن ما شین نظامی - بوروکراتیک را بعنوان ارگان اساسی ما شین دولتی بی اهمیت جلوه دهد. او به بهانه برخورد مشخص و "اجتناب از الگو برداری" ادعا میکنند که "اگر ارتش دریای کشورها مهمترین این نهادهاست، دریا راهی دیگر چنین نقشی را ندارد." البته او توضیح نمی دهد که در کجا نیروی نظامی ستون فقرات دولت بورژوازی نیست. هدف او صرفا از طرح این مسئله این است که دستگاه نظامی دولت بورژوازی را نابود در هم شکست. بر این مبناست که معلوم میگردد چرا وی میگوید "مارکسیسم با طرح شعار درهم شکستن ما شین دولتی بورژوازی مسلمانی نمی خواهد قدامت مشخصی را که صدویست سال پیش در کمون مطرح شدند عینا در همه جا به اجرا در آورد." "امروزه طرح محورهای مشخص شعاردردرهم شکستن دولت بورژوازی با بدمتنا سب با ساختارهای امروزی سلطه سرمایه - داری صورت گیرد." وی توضیح نمی دهد که این "محورهای مشخص" چه هستند و اصولا نمی تواند توضیح دهد. چرا که در آن صورت دست او کمالات اما همین جمله او نیز کافی است تا ما هیت نگرش او را روشن سازد. برخلاف گفته های این جناب، مارکسیسم دقیقا با طرح شعار درهم شکستن دولت بورژوازی تمام میخواد قدامت مشخصی را که در کمون مطرح شدند بشکل کاملتر آن به اجرا در آورد. مارکسیسم تا کید میکند که بطور مشخص و قبل از هر چیز باید تمام دستگاه نظامی - بوروکراتیک ما شین دولتی بورژوازی را درهم شکست. باید بطور مشخص تمام ملحقات ما دی آن را درهم شکست یا بدبطور مشخص تمام ابزارها را سرکوب معنوی توده ها را درهم شکست. بطور مشخص پارلمان بورژوازی را درهم شکست و بجای همه اینها از طریق اعمال کمیت توده های زحمتکش بوسیله شوراها و تظایر آن، تسلیح عمومی خلق، ادغام قوه مقننه و مجریه، انتخابی بودن کلیه مناصب و مقامات و اعلی عزل بودن منتخبین و صاحب مناصب در هر لحظه که توده ها اراده کنند، تقلیل حقوق صاحب مناصب و مقامات به سطح متوسط دستمزدهای کارگر ماهر، دولت نوین نوع پرولتاریا را سازمان داد. اما مهران همه اینها را نا مشخص می نامد، از اهمیت پاپ و مافیای ولایت فقیه و غیره سخن میگوید تا آنچه را که بواقع مهم است از دیدگاه آنها را در سوراخ نام جمهوری پارلمانی را بدلیل دولت نوع نوین قرار دهد. مباحث

بعدی او این حقیقت را بیشتر بر ملا میکند .

این جناب با دعا میکند که "بحث شورا یا پارلمان" بحث از ادوگمراه کننده - ای است . "تبدیل این بحث (منظور بحث شورا یا پارلمان است) به مجادله - ای در باره محسنات و معایب این یا آن ساختار حکومتی مشخص ، مفید - نیست ، گمراه کننده هم هست . " واقعا که چه را جیفی !

بنظر این جناب اپورتونیست ، مجادله بر سر دونه دولت ، دودولت کیفا متفاوت یعنی دولت نوع بورژوازی و دولت نوع پرولتری ، پارلمان و شورا " مفید نیست ، گمراه کننده هم هست . " استدلال وی هم این است که " با آنکه در پایان قرن بیستم ایستاده ایم . مناسفانه هنوز نمونه پایداری از ساختار دولت کارگری نداریم که در مرا حل مختلف آزموده شده باشد . تجربه کمون بقول ما رکس تجربه یک شهر بود . آنهم در شرایط استثنائی که فقط چند ماه دوام آورد . تجربه شوراها در انقلاب اکثر تجربه عظیمی بود در یک کشور پهنا و رولی این تجربه مناسفانه فقط چند سال دوام آورد . "

نتیجه : " تلاش برای تعمیم تجارب آنها به همه کشورها و مخصوصا به کشورهای پیشرفته سرمایه داری کار عبث و نادرستی است . " یعنی چه ؟ یعنی اینکه دولت نوع پرولتاریا ، دولتی شکست خورده است و ما رکس ، انگلس و لنین هم که آنهمه بر سر نمونه کمون و بعدا لنین در مورد جمهوری شوراها بحث و تاکید داشته اند " کاری عبث و گمراه کننده " کرده اند و نمیتوان تجارب ایجاد یک دولت نوع پرولتری را به همه کشورها و مخصوصا کشورهای پیشرفته تعمیم داد . آنها دارای سیستم پارلمانی مختص خویش اند که از طریق آنها گذار مسامت آمیز به سوسیالیسم ممکن است و نیازی هم در این کشورها بدولت نوع پرولتری نیست . این کنه نظر مهران است . مهران با در مسئله در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و ضرورت ایجاد دیک دولت نوین نوع پرولتری ، پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی را که ابزار ارت کارگران است ، تبدیل دولت پرولتری اعلام می نماید . بحث شورا یا پارلمان را عبث معرفی میکند و بالاخره با کنار گذاشتن شوراها ، راه کارگران را زشتت قضات چندین ساله گذشته اش در مورد شورا . یا پارلمان نجات میدهد و بدفع از مجلس موسسان بر میخیزد که به ادعای او عالیترین مظهر دمکراتیسم و یگانه شعار صحیح است . او می نویسد : " ما که در مقابل یک رژیم استبدادی ایستاده ایم ، باید با طرح شعار مجلس موسسان یعنی لزوم اعلام نظر عموم مردم در باره مشخصات نظام سیاسی - اجتماعی آن ، نامشروع بودن رژیم ولایت فقیه و نامشروع بودن هر نوع ساخت و پاخت آن را مورد تاکید قرار دهیم . " با اینهمه وی هنوز هم ادعا میکند که طرح شعار مجلس موسسان " بمعنای طرفداری از پرپاریتای دولت نوع بورژوازی " نیست . گویا وی نمی فهمد ، یا وانمود میکند که نمی فهمد مجلس موسسان عالیترین مظهر دمکراسی بورژوازی است . مجلس موسسان بر تارک پارلمانتاریسم و جمهوری دمکراتیک پارلمانی قرار دارد . و قتیکه راه - کارگوشوراها را بطور کلی کنار گذاشته است طرح این شعار قطعاً بمعنای " طرفداری از پرپاریتای دولت نوع بورژوازی " است .

با این توضیحات و بررسی مواضع این دوگرایش بر سر نفی مسئله انقلاب قهری و نفی ضرورت در هم شکستن ما شین دولتی بورژوازی و تقدیس پارلمانتاریسم آشکار میگردد که چرا این هر دوگرایش به دشمنی و مخالفت با دیکتاتور پرولتاریا برخاسته اند .

مهران که همانند استاد پیشوای خود کاتوتسکی وظیفه خود را در تحریف دیکتاتور پرولتاریا قرار داده است ، چندین صفحه از نوشته خود را با این هدف سیاه کرده است که علامت اصلی دیکتاتور پرولتاریا یعنی اعمال قهر از جانب پرولتاریا برای سرکوب مقاومت بورژوازی را از مفهوم دیکتاتور پرولتاریا حذف کند . کل استدلال وی همانند کاتوتسکی این است که " دیکتاتور پرولتاریا اعمال قهر نبوده بلکه بدست آوردن اکثریت از طریق " صلح آمیز " در شرایط دمکراسی " است .

کسی که مقاله " چه نوع سوسیالیسم میخواهیم " را بخواند ، در محشی که نویسنده در مورد دیکتاتور پرولتاریا بحث میکند ، کلامی هم در این مورد نمی یابد که دیکتاتور پرولتاریا بمثابه اعمالی را در پرولتاریا برای

تبعیت و داشتن دشمنان طبقا تی خود سرکوب قهری مقاومت بورژوازی تعریف شده باشد . و بحثی را که لنین سالها پیش به آن پاسخ داده بود مبنی بر اینکه دیکتاتور پرولتاریا شکلی از حکومت کردن نیست بلکه دولتی از نوع نوین است ، بصورت دم بریده آن تکرار میکند ، یعنی بحث دولتی نوع نوین را از آن حذف میکند و جایی آن واژه کلی خاکمیت سیاسی پرولتاریا را قرار میدهد . بر طبق این تعبیر یعنی و قتیکه " خاکمیت سیاسی پرولتاریا " مترا دفاعیه دست آوردن اکثریت از طریق صلح آمیز در شرایط دمکراسی باشد ، و از در هم شکستن کلیت ما شین دولتی بورژوازی و سرکوب قهری مقاومت بورژوازی خبری نباشد ، نمیتوان آنکار کرد که فیالمثل هم اکنون در سوئد " خاکمیت سیاسی پرولتاریا " برقرار است و جامعه موعود جنا بمهران همان جامعه سوئد است . اینکه وی قول داده است که در آینده نشان دهد سوسیالیسم و پارلمانتاریسم تناقضی ندارند ، از همین نگرش سرچشمه میگیرد . مهران دیکتاتور پرولتاریا را نفی میکند و سرانجام به این نتیجه میرسد که " بنظر من استفسار از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا در برنام ما سالها زمان دیگر مفید نیست . ما برای آنکه بتوانیم از " دیکتاتور پرولتاریا " بمعنایی که ما رکس و انگلس آنرا می فهمیدند دفاع نمائیم [ !! ] و برای انقلاب سوسیالیستی و خاکمیت طبقه کارگر مبارزه کنیم [ !! ] دیگر راهی جز صرف نظر کردن از اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا " نداریم . اینهمه یک نمونه دفاع از " انقلاب سوسیالیستی و خاکمیت طبقه کارگر " بشیوه جنا بمهران است که نه فقط در عمل بلکه حتی در گفتار نیز " اصطلاح دیکتاتور پرولتاریا " را کنار میگذارد . اگر این افاضات مهران را به زبان سلیس و روان آلباری برگردانیم وی می بایستی بگوید ما برای آنکه بتوانیم از " دیکتاتور پرولتاریا " بمعنایی که کاتوتسکی و دیگر اپورتونیستها می فهمیدند ، دفاع کنیم ، باید دیکتاتور پرولتاریا را کنار بگذاریم . بی جهت نیست که گرایش دیگر هم که ملا بر سر این نکته اتفاق نظر خود را با مهران نشان میدهد و آقای آهنگری یکی دیگر از همفکران آلباری و جلال و ماثلهم خرسندی خاطر خود را از این پیشنها دمهران برای زمی در مورد مقاله " گرایش تخیلی و علمی سوسیالیسم در جنبش چپ ایران " می نویسد : " پیشنها حذف واژه دیکتاتور پرولتاریا توسط پارته ای از فقا در بولتن های مباحث سالها زمان ما داده شده است . . . من نیز در این زمینه خود را با این رفقا هم نظر میدانم . " بنا بر این توضیحاتی که تا کنون داده شد ، می بینیم که این هر دوگرایش در زمینه برخورد مشخص به اصلی ترین مسائل مربوط به انقلاب پرولتری وحدت نظر دارند و برغم تلاشی که جناح سائریست به نمایندگی مهران مبدول میدارد تا خود را از گرایش دیگر متمایز سازد ، هر دوگرایش انقلابا اجتماع پرولتاریا - ئی را نفی میکنند . در عین حال این توضیحات روشن میسازد که چرا این سازمان در طرح برنامه جدید خود " دیکتاتور پرولتاریا " " جمهوری دمکراتیک خلق " و " مارکسیسم - لنینیسم " را حذف کرده است . چرا " دیکتاتور پرولتاریا " " مانع تحرک مبارزه " اعلام میشود . چرا " مارکسیسم - لنینیسم زیرلوی " از زمین بردن هر نوع برداشت شریعت ما بانه " حذف میگردد چرا " جمهوری دمکراتیک خلق " " بی اعتبار " اعلام میگردد .

واقیعتا مری نیست که راه کارگران همان بدو موجودیتش هیچگاه اعتقاد می باشد . مارکسیسم - لنینیسم ، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نداشت . این سازمان هیچگاه دارای برنامه ای که نشان دهد مارکسیسم - لنینیسم دفاع میکند نبود . با اینهمه گرایشات مختلفی در این سازمان وجود داشت . تحت شرایط معینی از مبارزه طبقا تی ، یک گرایش مارکسیست - لنینیست در درون این سازمان شکل گرفت و رهبری این سازمان را مجبور نمود که هر چند بشکلی مبهم و متناقض یکسری موازین مارکسیست - لنینیستی را در طرح برنامه خود وارد کند . پس از آنکه گرایش مارکسیست - لنینیست طی یک انشعاب حساب خود را از گرایشات دیگر تفکیک نمود ، گرایشات تراست فرصت را برای ارائه یک پیش نویس جدید که از مارکسیسم - لنینیسم مبرا باشد ، مساعید یافت . دیگر نیازی به مارکسیسم - لنینیسم ، دیکتاتور پرولتاریا و جمهوری دمکراتیک خلق نبود . اکنون سازمان کارگران انقلابی ایران ( راه کارگر ) با تائید هر دو جناح اصلی خود میتواند بشکلی منسجم تر پرچم مبارزه ای گردد که همانا - - - - -



## خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

معادل ۸ میلیارد دلار پدیده داخلی دارد، در سال ۹۰، ۳/۸ میلیارد دلار از زقرضای خارجی ترکیه به دول و موسسات امپریالیستی پرداخت شده و در عوض در همان سال ۱/۸ میلیارد دلار دیگر وام جدید گرفته شده است. دولت ترکیه علیرغم مخالفت شدید کارگران و سایر اقشار زحمتکش مردم، در جریان جنگ خلیج به پشتیبانی از لشکرکشی امپریالیستها به خلیج فارس، مبارزات به اعزام نیرو و تجهیزات به خلیج فارس کرد و بنا بر آراءه شده مشارکت ترکیه در لشکرکشی امپریالیستها به خلیج ۶ میلیارد دلار برای این دولت هزینه در بر داشته است و پرداخت کنندگان اصلی این ۶ میلیارد دلار کارگران و زحمتکشان هستند.

اما ممانعی که طبقه کارگر ترکیه با آن روبرو است تنها در عدم تامین حداقل زندگی بخور و نمیر خلاصه نمی شود. کارگران ترکیه در چنان شرایط وحشیانه ای استثمار می شوند که حتی در بسیاری از کشورهای سرمایه داری نیز نظیر آن دیده نمی شود. نبود حداقل تامین جانی در چین کاروا بعدا سوانح ناشی از کار در ترکیه در حدی است که کارگران این کشور بویژه در مشاغل سخت هر آن در معرض معلول شدن و یا مرگ قرار دارند.

بنا به گزارش روزنامه "مجادله" روزانه بطور متوسط ۴۳۰ حادثه ناشی از کار در ترکیه روی میدهد. میانگین تلفات جانی ناشی از این حوادث ۴ نفر است. علاوه بر این بطور متوسط روزانه ۳ کارگر بعلت بیماریهای ناشی از کار و ۹۰ تن بعلت معلول شدن در اثر حوادث کاری برای تمام عمر توان کار کردن را از دست میدهند. در معدن ذغال سنگ ترکیه، طی سالهای ۸۱ تا ۸۷، ۶۵۴۰ کارگر در اثر سوانح ناشی از کار جان باختند. بر اساس محاسبه این نشریه، میانگین تلفات جانی ناشی از کار در رشته های مختلف کار در ترکیه در مقایسه با میزان تلفات ناشی از کار در یکی از خطرناکترین بخشهای کارگری در انگلستان، یعنی معدن ذغال سنگ، ۲۰۰ برابر بیشتر است. موج جدید اعتصابات کارگری در ترکیه برخاسته از این وضعیت اقتصادی و مضام فشارهای سیاسی است که بورژوازی ترکیه برای در انقیاد نگه داشتن کارگران و زحمتکشان برجا معام اعمال میکند.

طبق قانون کار ترکیه، ظاهر اعتصابات کارگری آزاد است. اما آزادی اعتصابات به چنان قیدها و ممانعی مشروط شده است که در واقع انجام اعتصابات نقضی امری محال بنظر میرسد. قانون کار ترکیه با تخصیص چندین ماده و تبصره به شرایط اعتصابات نقضی، دست دولت و سرمایه داران را باز گذاشته است تا با کوچکترین بهانه ای اعتصاب را غیرقانونی اعلام کنند، کارگران را بر اساس قانون دستگیر کنند، شکنجه نمایند، اخراج و جریمه کنند. از همین رو پس از هر حرکت کارگری، تعدد دی از کارگران دستگیر، بخشی اخراج و تعدادی به جرائم نقدی محکوم میگردند. دولت ترکیه علیرغم تلاش

از رسمیت شناختن ملتی بنا م کرد امتناع میکرد و مدعی بود که کردها، ترکیهای عقب مانده هستند، در جریان جنگ خلیج، در هر اسازگسترش مبارزات خلق کرد، اعلام نمود، کردها حق دارند در خانه ها و کوچها و خیابان به زبان کردی سخن بگویند اما در همان حال تا کید کرد طبق قانون جدید کسانیکه در ادارات و مراسم رسمی به زبان کردی صحبت کنند یا بنویسند به ۶ ماه تا ۲ سال زندان محکوم خواهند شد. با این ترتیب جمعیت ترکیه نه تنها همانند سایر زحمتکشان این کشور، مجاز نیستند در نوشتن خود را تعیین کنند، بلکه نمی توانند به زبان خود درس بخوانند، کتاب و روزنامه منتشر کنند...

در متن چنین شرایطی است که اعتصابات کارگری ترکیه اوج تازه ای گرفته است و این اعتصابات از پشتیبانی و همدردی سایر اقشار مردم برخوردار است. طبق نظر خواهی روزنامه

**TURKISH DAILY NEWS**  
۸۴/۲۷ درصد مردم ترکیه از حرکت معدنچیان زنگوله دار پشتیبانی نموده اند. یک روزنامه دیگر ترکیه بنام "گوش" در رابطه با اعتصاب عمومی سوم ژانویه که بیش از ۱/۵ میلیون کارگر در آن شرکت داشتند نوشت: ۸۰ درصد کارگران استانبول، ۹۰ درصد کارگران از میروت تعدادی کارگر در سراسر کشور در اعتصاب شرکت نمودند. بررسی آمار اعتصابات کارگری ترکیه ظرف ۱۰ سال گذشته رشد بسیار چشمگیر اعتصابات در سال ۹۱ را نشان میدهد:

آمار اعتصابات کارگری ترکیه در ۱۰ سال (مجله بسوی دوهزار ۹۱/۴/۲۸)

سال	تعداد اعتصابات	تعداد کارگران شرکت کننده در اعتصاب	تعداد روزهای کار که صرفا اعتصاب شده
۱۹۷۹	۱۲۶	۲۱۰۱۱	۱۱۴۷۷۲۱
۱۹۸۰*	۲۲۰	۸۴۸۳۲	۱۳۰۳۲۵۳
۱۹۸۴	۴	۵۶۱	۴۹۴۷
۱۹۸۵	۲۱	۲۴۱۰	۱۹۴۲۹۶
۱۹۸۶	۲۱	۷۹۲۶	۲۳۴۹۴۰
۱۹۸۷	۳۷	۲۹۷۳۴	۱۹۶۱۹۴۰
۱۹۸۸	۱۵۶	۳۰۰۵۷	۱۸۹۲۶۵۵
۱۹۸۹	۱۷۱	۳۹۴۳۵	۲۹۹۱۴۰۷
۱۹۹۰	۴۵۸	۱۶۶۳۰۶	۳۴۶۶۵۵۰
۱۹۹۱ (سه ماه اول)	۳۲۲	۱۶۳۵۱۷۰	۴۰۸۷۳۸۹

\* پس از کودتای سپتامبر ۸۰ هرگونه اعتصابی در ترکیه غیرقانونی اعلام شد با این دلیل تا آغا ز سال ۸۴، اعتصابی رخ نداد.

بعنوان نمونه کارگران معدن زنگوله دار اعتصاب ۴۵ روزه و سپس راهپیمایی بی سوی آنکارا، خواهان ۱/۵ میلیون لیر دستمزد داخل دریا فتنی بودند در در صفحه ۴

با مختصری که از وضعیت اقتصادی کارگران ذکر شد، روشن است که در هر حرکت کارگری خواست افزایش دستمزد، بیواسته ترین خواست و اولین شعاری است که از سوی کارگران مطرح میشود.

## خیزش جدید طبقه کارگر در ترکیه

اکنون ما ههاست که موج اعتصابات کارگری سراسر ترکیه را در بر گرفته است. اعتصاب ۴۵ روزه معدنچیان زنگولداگ و سپس راهپیمایی ۱۰۰ هزار کارگر معدن و خانواده‌هایشان نسوی آنکارا، اعتصاب عمومی سوم ژانویه ۱۹۹۱ و اعتصابات گسترده‌ای که در حین و پس از جنگ خلیج سراسر ترکیه را در بر گرفت، همگی نشانگر مرحله جدیدی در مبارزات طبقه کارگر ترکیه علیه شرایط موجود کار و زیست است. طبقه کارگر ترکیه با گسترش مبارزات، آشکارا اعلام می‌نماید که مصمم و نیرومند بپایان‌آستانه است تا به شرایط وحشیانه استثماری و وضعیت وخامت‌بارزیستی خود پایان دهد. برای پی بردن به علل گسترش اعتراضات کارگری نخست‌بارید طبقه کارگر ترکیه در چه شرایطی زندگی میکند و چگونه استثماری می‌شود.

طبقه کارگر ترکیه همچون تمام هم‌زنجیر - انش در سراسر جهان، آفریننده عمده ثروت‌های اجتماعی است. اما در مقابل، کمترین سهم ممکن را از دسترنج خود میبرد و وحشیانه‌ترین شکل ممکن استثماری می‌شود. بورژوازی ترکیه که با یک بحران همه‌جانبه روبروست، تلاش دارد تا با بحران را بردوش کارگران و زحمتکشان سرشکن کند. طوسی‌سالی‌های اخیر با وخامت بیشتر اوضاع اقتصادی،

شرایط زیستی کارگران شدت روبرو و خامت‌گذاشته است بنحوی که کارگران این کشور، با وجود ساعتها کار طاقت‌فرسا قادر به تأمین نیازهای اولیه خود نیستند. وضعیت زندگی کارگران و زحمتکشان این کشور بقدری وخیم است که حتی ارگان‌ها و نشریات وابسته به دولت این کشور نیز ناگزیر به جوانب‌داری و واقعیت‌زدگی کارگران اقدام می‌کنند. فی‌المثل بر اساس آمار منتشره در روزنامه "ملیت" در سال ۹۰، هزینه ماهانه یک خانواده ۴ نفره در ترکیه بدون احتساب پوشاک، تفریح، مسافرت، هزینه‌های پزشکی، سیگار و... معادل ۴۱۵.۴۹۰ لیر است. در چنین شرایطی متوسط دستمزد کارگران معدن که هر آن در معرض حوادث ناشی از کار و مرگ قرار دارند، ماهانه ۴۰۰.۰۰۰ لیر و دستمزد کارگرانی که در صنایع چرم‌سازی کار می‌کنند معادل ۲۸۰.۰۰۰ لیر است. همین روزنامه محاسبه کرده است که یک کارگر در ترکیه برای تهیه یک کیلوگشت باید ۵۳ دقیقه یعنی معادل ۹ ساعت کار کند. آخرین گزارش بخش "بهداشت مردم" در یکی از دانشگاه‌های ترکیه حاکی است که طبق تحقیقات بعمل آمده تنها ۱ درصد کارگران ترکیه از تغذیه‌های نسبتاً خوب برخوردارند و ۷۹ درصد کارگران قادر نیستند حداقل مواد غذایی لازم برای بازسازی

## شاپور بختیار بدست تروریست‌های جمهوری اسلامی بقتل رسید

سیزدهم مردادماه، تروریست‌های جمهوری اسلامی، شاپور بختیار رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و داربوش‌کتیبه دستیار وی را در بیابان ری بقتل رساندند. این اقدام جنایتکارانه، بار دیگر ما هیت تروریستی دولت جمهوری اسلامی را برملا ساخت و نشان داد که رژیم، چگونه آدمکشان حرفه‌ای خود را با برنامه قبلی و سازماندهی معین برای انجام این جنایات بخارج کشور می‌کند. این جنایت فجیع، همچنین یکبار دیگر روشن ساخت که جمهوری اسلامی کمتر بین‌ظرفیتی برای تحمل مخالفین سیاسی خود حتی از نوع بختیار را ندارد و جهت حذف و نابودی آنها از هر مکان و وسیله‌ای استفاده می‌کند. هرچند که ما هیت و عملکرد ضد مردمی بختیار بعنوان رهبر "نهضت مقاومت ملی ایران" و بعنوان آخرین نخست‌وزیر شاه معدوم امثال دیگر دستجات سلطنت طلب بر کسی پوشیده نیست، با اینهمه این موضوع نایب‌یستی ما هیت عمیقاً ارتجاعی و جنایتکارانه جمهوری اسلامی را تحت الشعاع قرار دهد. جمهوری اسلامی بمثابه یک رژیم بغایت

ارتجاعی و ضد دموکراتیک، متجاوز و زورگراست که به سرکوب مردم ایران مشغول است. این رژیم که هزاران تن از کارگران، زحمتکشان و انقلابیون ایران را کشتار نموده است، هم‌اکنون مدت‌هاست که عرصه سیاست‌های جنایتکارانه خود را به خارج کشور نیز تعمیم و گسترش داده است. قتل شاپور بختیار، ارتکاب ارتداد و ترور عبدالرحمن قاسملو، غلام‌کشا و رز، کاظم رجوی، کاکعلی کاشف پور و غیره است که همگی آنها بیابانگری از سیاست‌های عمومی سرکوبگرانه و تروریستی دولت جمهوری اسلامی می‌باشد. دولتی که برخلاف تبلیغات دروغین دول غربی و پاره‌ای محافل خود فروخته اپوزیسیون، جز سرکوب و سرنیزه، قانون دیگری نمی‌شناسد. پایان دادن به این جنایات، جز با پایان دادن به زندگی نیکبایر این رژیم میسر نیست. ما ضمن محکوم کردن این جنایت فجیع، همه انقلابیون را به تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت واقعاً دموکراتیک فرا میخوانیم.

انرژی از دست رفته خود را تا مینمایند. (مجلسه دمکرات)

بورژوازی ترکیه که کارگران را ساعت‌متما دی‌بکار و می‌دارد، حتی حاضر نیست دستمزدی به آنان پرداخت نماید که غذای کافی کارگران تا مینماید. بخش عمده‌ای از دستمزد کارگران تحت عنوان مالیات و غیره کسر می‌گردد و این در حالی است که سرمایه‌داران و صاحبان موسسات به شیوه‌های مختلفاً زیر پرداخت مالیات معاف می‌گردند. شرایط وخیم اقتصادی طبقه کارگر که در بالان نمونه‌های آن ذکر شد، در حالی که کارگران تحمل می‌گردند که صاحبان صنایع و بانکها سالانه میلیاردها دلار سود به جیب می‌زنند. دستمزد کارگران بطور متوسط معادل ۱/۳ مبلغی است که دولت ترکیه بعنوان هزینه یک خانوار تعیین کرده است اما در همان حال ۱۱۱ درصد رخصتی ترکیه در سال ۹۰، معاملاتی به حجم ۵۷ تریلیون لیر داشته‌اند که بیش از ۸۰ درصد بودجه ترکیه در همان سال بوده است. با وخامت وضعیت اقتصادی و روز بروز از دستمزد واقعی کارگران کاسته می‌شود. در حالی که بنا بر اعلام انستیتو آمار ترکیه، نرخ تورم در سال ۸۹، ۶۵ درصد و در سال ۹۰، ۶۰/۴ درصد بوده است، دولت ترکیه اعلام کرده است در سال ۹۱، ۲۰٪ دستمزد کارگران خواهد افزود. دولت ترکیه برای حفظ موقعیت سیاسی و نظامی خود بعنوان یک دولت سرسپرده امپریالیست‌ها، برای تأمین مخارج ارگان‌های سرکوبگر و بوروکراسی عریض و طویل، مبادرت به اخذ وام از دولت‌های امپریالیستی کرده است. روشن است که پرداخت کنندگان صلح و فرح بین‌المللی در حقیقت کارگران و زحمتکشان هستند. هم‌اکنون دولت ترکیه معادل ۶۰ میلیارد دلار بدهی خارجی و ۱۵

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آن را به همراه کد مورد نظر به آدرس سازمان ارسال نمایند.

A. MOHAMMADI  
490215483  
Amro Bank  
Amsterdam - HOLLAND

### آدرس پستی جدید سازمان:

رفقا و دوستان برای تماس با سازمان چریک‌های فدائی خلق ایران (اقلیت) از این پس با آدرس زیر تماس برقرار کنید.

Postfach 5312  
3000 Hannover 1  
Germany

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی، برقرار باد جمهوری دمکراتیک خلق